

سازمانده کمونیست ۴۵

سردبیر: محمد فتاحی m.fatahi@gmail.com 00447881885815 تماس با کمیته: sazmandeh.k@gmail.com فروردین ۱۳۹۰

مطالب این شماره:

اول مه امسال چگونه برگزار میشود؟

محمد فتاحی

سنت های غیر کارگری در سازماندهی توده ای کارگران

اسد گلچینی

دو جنبش و دو افق در سیاست امروز ایران

محمد فتاحی

در پاسخ به چند سوال در مورد

بحث بهرام مدرسی در شماره قبل سازمانده کمونیست

بحث کمونیسم کارگری و گسست طبقاتی

منصور حکمت

رسوایی تقلاهای رندانه برای سبز کردن کارگران

اعظم کم گویان

گفتگوی مظفر محمدی با ریوار احمد در باره

جنبش اعتراضی و انقلابی در عراق و کردستان

اول مه امسال چگونه برگزار میشود؟

محمد فتاحی

اول مه دقیقاً مانند کمونیسم در تاریخ خود توسط سنن سیاسی مختلف و به نفع جنبش های سیاسی دیگران مصادره شده است؛ در بلوک شرق سابق ابزار قدرتمندی دولت بود. در جنبش های ملی ابزار جنبش ملی بود تا بگویند کارگر بخش پیگیر در امر ملی است. در ایران اسلامی، در سی سال گذشته بسته به اینکه کدامین جنبش بورژوازی نفوذ کلام داشته این روز را در خدمت خود گرفته است. جنبش مخالفت با رژیم از زاویه منافع طبقات دیگر قدرتمندترین نیروی دوره های مختلف بوده است. مخالفت ملی، مخالفت لیبرالی و مخالفت قومی بیشترین سهم در سنت مخالفت با حکومت را داشته اند.

سنت مشترک مخالفت اینها با حکومت ایران بی توجهی به اعتراض کارگری به این حکومت و سیستم است. اعتراض طبقه کارگر بطور طبیعی توسط نیروی متشکل و با اتکا به قدرتمندترین بازوی این طبقه که بازوی اقتصادی اوست به پیش میرود. کارگر در همین سنگر مبارزه در کارخانه است که اتحاد و تشکل و خودآگاهی طبقاتی را کسب میکند. و با اتکا به همین تشکل و خودآگاهی هم در مسائل متعدد روز و در سرنوشت سیاسی خود و جامعه نقش بازی میکند. شرکت طبقه کارگر در سیاست هم از طریق متحد کردن خود در محل کار و با استفاده از بازوی اقتصادی خویش است. کافی است چرخ تولید را تعطیل کند و خواهان مطالبات خود شود. این آن جایی است که رگ حیات بورژوازی را نشانه میگیرد و ناچار به تسلیم به مطالبات خود میکند.

جنبش های اعتراض بورژوازی در ایران که اعتراض شان نه به کل سیستم که به نوع حکومت و شکل و قواره سیاسی آن است، سنت خود را دارند. در میان کارگران قوی ترین سنت بورژوازی که در بین آنها تاثیر گذاشته و تعدادی

را دنبال خود کشیده است، جنبش جناح های پروغرب بورژوازی ایران است که در دوره ای با عنوان اصلاحات، دوره ای با سیاست سرنگونی و این دوره با عنوان سبز مشغول تقلاست. بگذریم که بخشی از چپ به آن لقب جنبش اعتراضی یا مبارزات انقلابی یا جنبش جاری میدهد تا با جدا کردن اسمی آن همراهی خود با جنبش بورژوازی را توجیه کند.

سنت اعتراض کمونیسم بورژوازی امروز ایران شلوغ کردن های خیابانی است. این چپ که تحرک و اعتراض کارگری را فقط در شکل آکسیون خیابانی میبیند و اتحاد و تشکل کارگری برایش جایگاهی ندارد، قدرت طبقاتی طبقه کارگر را نمیبیند و کلا از زاویه خرده بورژوازی منفرد مبارزه برایش پروسه ای فردی و متمیزه است. این همان جایی است که دست کارگر به اسلحه اقتصادی بند نیست. کارگری که تشکل و اتحاد خود را ندارد، حضورش در خیابان نه به شکل متحد که به شکل اتم های انسانی و متفرقه است. خیابان جایی است که کارگر بدون سنگر اقتصادی اش ناچار است با توسل به سنت و شیوه دیگران اعتراض را پیش ببرد.

نتیجه عملکرد این سنت دور کردن کارگر از نقطه قوت خود، از قویترین سنگر مبارزاتی خود و کشاندن اتم های پراکنده او جایی است که به آسانی ضربه میخورد و توان دفاع از خود را ندارد. اگر طبقه کارگر ایران صاحب تشکل های قدرتمند خود می بود و با اتکا به آن متحد به خیابان ها می آمد و شهرها را روز اول مه مال خود میکرد، البته مسئله متفاوت بود. طبقه کارگر ایران امروز نه برای به دست آوردن مطالبات روزانه اش و نه برای برگزاری اول ماه مه در این تناسب قوای طبقاتی به سر نمی برد. نتیجتاً هر تقای این طبقه و فعالین آن باید متوجه پر کردن این خلا باشد. اول مه یکی از مقاطع است.

فعالین متشکل در نهادهای با عنوان کارگری اهداف خود را دارند. اینها در این دوره هوادارن و فعالان جنبش جاری، جنبش انقلابی یا اعتراضی یا انقلابی (که عنوان سبز در بسته بندی های ایدئولوژیک مورد پسند این چپ اند) بودند و اول مه منجمله سال گذشته را هم با سنت خیابانی همین سبز برگزار کردند. در سال های قبل نیز این نهادها تحت تاثیر جنبش مخالفت سیاسی با رژیم اسلامی همیشه تقای شان برای برگزاری مراسم اول مه در خارج از مراکز کارگری و کارخانه ها بوده است. خیابان، پارک، میداین شهرها، کوه و دشت و دمن همه جا برای این سنت محل شکل دادن به تجمع بوده جز کارخانه و محل کار میلیونی.

تحت تاثیر این سنت بود که سال گذشته حتا سندیکاهای هفت تپه و شرکت واحد به جای

اقدامی در محلی مربوط به کار و همکاران خود و خانواده هایشان، فراخوان اول مه در جایی را دادند که هیچ ربطی به توده کارگر این دو مرکز نداشت. هیات مدیره هفت تپه بیش از هر کسی میدانست که تهران نمیتواند محل مراسم اول مه هزاران هفت تپه ای باشد. نه فقط آنها که هر عقل سلیم میدانست که هیچ جمع قابل توجهی از هفت تپه ای ها برای اول مه به تهران نخواهد آمد، در حالیکه در مراکز و مناطق خود شاید بهترین اول مه را برگزار میکردند. با این حال فشار سنت جنبش بورژوازی سبز آنها را پای امضای اعلامیه و فراخوانی برد که به آنها بیربط بود. سنت ضد رژیم آنها را قانع کرد که در صورت چنین فراخوانی توده میلیونی انقلابیون شرکت کننده در اعتراضات خیابانی سبز مراسم آنها را میلیونی خواهند کرد. توجه یا دقت کافی به خرج ندادند به طرف بگویند انقلابیون جنبش طبقه متوسطه ایران چرا باید مراسم کارگری را تقویت کنند، مگر جنبش آنها به اندازه جناح حاکم علیه کارگر نیست؟ نتیجه این شد که اول مه در خدمت شلوغ کردن خیابانی سبز و جنبش جاری در آمد و به اسم کارگر ولی به ضرر کارگر بود.

اقدامی که به اتحاد بیشتر طبقه کارگر نمی انجامد مضر است. اقدامی که وسیله ای برای نزدیک تر شدن طبقه کارگر به مطالبات دهها ساله اش نیست در بهترین حالت بی معنی است. اول مه باید چنین جایگاهی داشته باشد. و چنین جایگاهی تنها از برگزاری امروز آن در مراکز کارگری میگذرد. کارگران هر مرکزی که تصمیم به برگزاری مراسم اول مه میگیرند، خیلی طبیعی است که به این مسئله فکر کنند که این اقدام چه نقشی در اتحاد و به هم پیوستگی طبقاتی بطور کلی و چه نقشی در پیشبرد مبارزات مشخص همین امروزشان دارد.

با این بحث خواستم بگویم طرح از پیشی فعالین متشکل در نهادهایی که با عنوان کارگری فعالیت میکنند اگر ادامه همان سنت همیشگی بوده است، به خودشان مربوط و مثل همیشه فقط خودشان با خودشان خواهند بود. در مقابل، کارگر کمونیست و فعال و رهبر کارگری باید به فکر این نقشه باشد که کارگران مرکز و محل کار و زندگی اش را چگونه دور هم گرد می آورد که آنها را یک قدم به اتحاد نزدیک تر کرده و از این زاویه در خدمت خود و منافع سیاسی طبقاتی جنبش خود باشند.

از سایت کمیته سازمانده

دیدن کنید:

www.sazmandeh.com

جنبش کارگری در ایران از یک درد تاریخی در زمینه سازماندهی مبارزات جاری اش رنج میبرد. سازمانهای سیاسی متعلق و موثر بر طبقه کارگر در هر دوره ای به رفع این معضل کمکی نکرده اند. سوال کماکان با همان قدرت باقی است که طبقه کارگر و فعالین سیاسی آن و بطور مشخص کمنیستها در سازماندهی جنبش جاری و متکی کردن این مبارزه به اتحاد و تشکل هایشان چه جواب دارد؟ مشخصا در 6 سال گذشته و از سال 1383 به این طرف جنبش کارگری بطور کلی شاهد دو پاسخ و دو نوع فعالیت در امر سازماندهی جنبش جاری کارگران و مساله تشکل یابی آنها بوده است. یکی مبارزه کارگران شرکت واحد و بعدها نیشکر هفت تپه که منجر به کنار زدن شوراهای اسلامی و ایجاد سندیکاهایشان شد و دوم فعالین کارگر و غیر کارگر هوادار طبقه کارگر که خود را در تشکلهایی همچون کمیته های هماهنگی و پیگیری و بعد ها اتحادیه آزاد کارگران و کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری سازمان دادند و عملا بجای تشکل های کارگری نشسته اند و سرزبان ها هستند، بررسی و نقد این نوع تشکلهای از نظر ما اهمیت داشته است چرا که همانطور که اشاره شد بخش زیادی از فعالین کارگری و فعالین متعلق به مبارزه کارگران در این سالها جلب این نوع فعالیت شده اند که در سازماندهی جنبش جاری و مبارزه برای تشکل یابی کارگران نقش پیشبرنده نداشته اند. تلاش ما این است که این بخش از رفقای کارگر و فعالین و دست اندرکاران این فعالیت ها نقد کارگری و کمنیستی به این تجربه را بعنوان ابزار موثری در متکی کردن جنبش کارگری به پایه ها و مکانیزم های خود در مبارزه جاری و طبقاتی بکار بگیرند. بحث در این زمینه را به این منظور و از جنبه های دیگری دنبال میکنیم.

ظاهرا باید خیلی بدی پی باشد که تشکل کارگران را خود کارگران و در محیط های کار و زیست و برای پیشبرد مبارزات جاری شان می سازند. تاکید ما بر این مساله و نقد به سنت و فعالیت های بخش قابل توجهی از فعالین کارگری و هواداران سوسیالیست طبقه کارگر که در چند سال گذشته عملا تشکل های فعالین کارگری را به جای تشکل های توده ای کارگران و بدون ربط مستقیم به محل کار و زیست نشانده اند، مایه رنجش شده است. دو نوع عکس العمل به این نقد ما شده است. یکی اینکه گویا ما با این کار موجب تضعیف وحدت و مبارزه "جاری" و "جنبش جاری" کارگران و تشکلهایشان می شویم و دوم اینکه میگویند "بالاخره فعالین کارگری و کارگران تشکل هایی دارند از

سنت های غیر کارگری در سازماندهی توده ای کارگران

هیچ که بهتر است" و شما با این نقد ها آنها را ضعیف میکنید.

قبل از هر چیز اصرار ما بر تفاوت و توقع این نوع منتقدین با فعالیت و تصور ما کمنیستها و کارگران کمنیست است. میگویند اینها را در جنبش جاری و یا مبارزه جاری تضعیف نکنید. باید بپرسیم که منظور کدام مبارزه و کدام جنبش جاری است؟ دو توضیح در این مورد لازم است اول اینکه منتقدین ما در جنبش جاری سال گذشته که پرچم و سازمان و رهبرش با جنبش سبز بود نگران این هستند که ما با این نقد ها این تشکل ها را در این جنبش تضعیف میکنیم. منتقد ما خود در این جبهه تشریف دارند و از این زاویه نگرانند که هر گونه انتقادی به تشکلهای فعالین نقش آنها را در این جنبش جاری تضعیف کند. ما اعتراف میکنیم که میخواهیم هیچ کارگری و هیچ فعال و گروه و تشکل کارگری در این جنبش جاری مورد نظر منتقد ما حضور نداشته باشد و میخواهیم تا هر چه بیشتر به اهداف جنبش های بورژوازی مانند جنبش سبز خود آگاه تر باشیم. دوم اینکه منظور از مبارزه جاری چیست؟ اگر منظور مبارزه اقتصادی کارگران است میتوان نشان داد که تشکلهایی مانند اتحادیه آزاد کارگران، کمیته های هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری که خود را بعنوان تشکل کارگران و تشکل توده ای کارگران هم معرفی میکنند، در مبارزه جاری کارگران صاحب نقش نیستند و نمیتوانند باشند چون هر کدام از اینها یا تشکل های مشابه اینها که بعضا مخفی هم هستند و فقط نامی از آنها در سایت های اینترنتی است، متعلق به بخش های معینی از کارگران نیستند تا مبارزه جاری آنها را سازماندهی کرده و یا بر آنها تاثیر بگذارند. قانع کردن کارگران کمنیست به اینکه این نوع تشکل ها بالاخره وجودشان از نبودشان بهتر است دقیقا به این معنی است که منتقد ما وظیفه دیگری برای کارگران کمنیست در ایجاد تشکل های واقعی قابل نیست و همین تصور رایج

را دارد. کارگران در محل کار و زندگیشان تشکلهای شان را میسازند و فقط در این صورت است که برای آنها مایه اتحاد و قدرت و مبارزه با سرمایه دار و دولتش است. این نخستین و حیاتی ترین سلاح طبقه کارگر است. طبقه کارگر تنها با اتکا به این نقطه قدرتش در تولید است که قادر به رویارویی با سرمایه داران و دولتشان است و بدیهی است که هر تشکلی که مدعی تشکل کارگران است با این معیار سنجیده میشود.

این مساله ابتدایی در میان بخش قابل توجهی از فعالین دست اندرکار ایجاد تشکل های کارگری مورد توافق نیست و به همین دلیل فعالیت و راه حل های مختلفی وجود دارد. این راه حل ها و یا فعالیت های مختلف ناشی از تصور و توقع و یا سیاستهایی است که وجود دارد. بدون تردید هر تشکل و جمعی، هر سازمان و تشکیلاتی تابع سیاست و افقی است که بر آن ناظر است و تشکلهای موجود فعالین هم از این مستثنی نیست. اگر در طول 6 سال یک حزب و سازمان و یا تشکیلات مدعی تشکل توده ای کارگران به تشکیلاتی واقعی برای آنها تبدیل نشده است بسیار واضح است که سیاست و فعالیت ناظر بر آنها متعلق به کارگران نیست.

در شماره ۴۴ نشریه سازمانده کمنیست بحثی را شروع کردیم تحت عنوان "نقد و بررسی تشکل های فعالین کارگری" و نشان دادیم که آنچه که در طی بیش از 6 سال گذشته در ایران و در میان بخش قابل توجهی از فعالین کارگری و دست اندرکار و هوادار طبقه کارگر در جریان بوده است چیزی غیر از تشکل فعالین و رابطه فیما بین آنها نیست. هیچ ربط مستقیمی به سوخت و ساز کارگران و مکانیزم واقعی زندگی و مبارزه ای که کارگران دارند موجود نیست. و مانند بسیاری از گروه های سیاسی یا اجتماعی یا حقوقی هوادار کارگران در کنار آنها بوده و شب و روز را هم برای آنها گذرانده و فکاریهای بسیاری هم کرده است اما تبدیل به تشکل کارگران و برای کارگران نشده است. ما تاکید کردیم آنچه که یک تشکل را برای کارگران و برای مبارزات جاری آنها به سازمان آنها و ابزار اتحاد آنها تبدیل میکند این نوع تشکل ها نیستند.

ما گفتیم که در 6 سال گذشته و با توجه به فضای ایجاد شده دو سنت در فعالیت برای ایجاد تشکل های توده ای کارگران دوباره فعال شد، بخشی که فعالین کارگری پراکنده و هواداران آنها باشند سراغ تشکل هایی همچون کمیته های پیگیری و همبستگی و ... رفت و بخش دیگری سراغ سندیکای شرکت واحد و نیشکر و ... و همین مساله تاکنون در جریان بوده است. مستقل از اینکه در درون این تشکل ها چه خطوط فکری وجود دارد حرف ما این بوده است که کارگران در راه اتحاد و ایجاد تشکل راهی را در پیش خواهند گرفت و لازم است دنبال کنند که فعالین و

که مرکز نقل فعالیتی این تشکلهای مناسب است که میتواند در آن کار و یا فعالیت را به سرانجام برساند و خود را راضی نگه‌دارند. یا اینکه کار این تشکلهای اطلاعیه‌ها و بیابنه‌های حمایتی و اعتراضی است که هیچوقت منجر به سازماندهی نیرویی واقعی برای اجرای فعالیتی برای مقابله با بورژوازی نشده است و از این نظر گویی سازمانهای سیاسی بی‌ربط و بی‌خاصیتی هستند که هیچگاه نه منتظر این هستند که کسی به فراخوانشان جوابی بدهد و نه برایشان هم مهم است که کسی جواب بدهد مهم این است که "موضع" گرفته شده باشد و اعلامیه‌ای صادر شده باشد و بویژه روی صفحات اینترنت هم درج شده باشد. اینها در دنیای واقع یعنی متکی شدن به آکسیون و عمل مستقیم روابط و سازمانی که ایجاد کرده ایم بدون اینکه پایه این سازمان یعنی کارگران که در محل کار و زیست معینی دخالتی داشته باشند و یا نیازی به این دخالت باشد!

اینگونه تشکلهای بعد از ۶ سال که از عمرشان میگذرد نمیتوانند نشان دهند که از طبقه کارگر تأثیری گرفته اند و یا تأثیری بر آن گذاشته اند. ما بارها تأکید کرده ایم که عملکرد تا کنونی این تشکل‌ها کاملاً خارج از سوخت و ساز درونی کارگران است و فعالیت‌هایشان به همین دلیل نمیتواند انعکاسی از مبارزه طبقه کارگر و یا بخشهای مختلفی از آن باشد، بهمن دلیل تقویت و یا تضعیف این تشکل‌ها تأثیری بر بالا و پایین رفتن سطح مبارزات کارگران ندارد، به همان اندازه در خنثی کردن تشکل‌های شوراهای اسلامی تأثیری ندارند، سنگری را نمیتوانند نشان بدهند که برای کارگران تسخیر کرده باشند و کلاً تأثیر گذار و درگیر کشمکش کارگران با دولت سرمایه‌داری و جنبش‌های بورژوازی و تشکلهایشان نیستند. تا چه زمانی فعالین کارگری ما در این تشکلهای به این دلخوش خواهند بود که کمپین‌هایشان و اطلاعیه و بیابنه‌هایشان هر چند بسیار خوب و کارگری و آزادیخواهانه هم باشد میتوانند گرهی از مشکلات بسیار زیاد کارگران باز کنند؟ تا چند سال دیگر برگزاری اول ماه مه‌ها و ۸ مارس‌ها دور از کارگران و روابط واقعی آنها صورت میگیرد و قطعنامه‌های رادیکال و خواسته‌های خوب منشور مطالباتی حداقل کارگران عملاً به میدان‌های اصلی نبرد کارگران و دولت سرمایه‌داران تبدیل میشود؟ هیچ اثری روی فعالیت یک مرکز کارگری برای بهبود وضعیت کارگران و قرارداد‌هایشان و مبارزه برای دستمزد بهتر و مسکن مناسب بوده است؟ چه وقت و چگونه به این نقطه میرسیم که کارگران یک محل و مرکز و یا چند مرکز مهم کارگری با هم اقدام مشترکی برای بهبود را مبنای فعالیت و اتحاد خود قرار دهند؟ با تقویت و گسترش فعالیت تشکلهای فعالین کارگری موجود این پاسخ‌ها را ما دریافت نمیکنیم. با آکسیون‌های این تشکل‌ها کارگران

شریکند و سنگینی این سنت‌های غیر کارگری بر دوش ما هم سنگینی میکند. این نوع فعالیتها را با خودآگاهی طبقه کارگر و کمنیست‌هایش در مبارزه برای اتحاد و تشکل‌های توده‌ای کارگران میتوان جایگزین کرد. طبقه کارگر تنها در اتکا به نیروی سازمانیافته خود در مبارزه جاری اش است که منشأ قدرت است و میتواند زندگی و کارش را بهبود بخشد و نوید جامعه‌ای آزاد و برابر را در هر لحظه زندگی اش و برای آینده به جامعه نشان دهد.

نتیجه منطقی کار این تشکلهای آکسیونیست است

نقد ما این است که تشکل‌های مورد نظر ما همچون "اتحادیه آزاد کارگران ایران" و یا "کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل کارگری" در مبارزه خود ناچار از اتکا به نیروی هستند که دور خود "جمع" کرده اند. آنها ناچار به مبارزه‌ای هستند که صرفاً به نیرویی که توانسته اند جلب کنند متکی شوند. این تشکل‌ها از آنجا که به

کارگران کمنیست ایجاد سازمان و تشکل را به محیط کار و زندگی هم طبقه‌هایشان میبرند و آنها را در این محل‌ها بهم میبافند و از پراکندگی و تفرقه بیرون میآورند. این اساس نقد ما از زاویه طبقه کارگر است که مکانیزم واقعی خود را برای متشکل شدن دارد، کارگران برای اتحاد و تشکل و قیام و انقلاب هیچ منشأ قدرتی غیر از متحد شدن بوسیله محافل و رهبران محیط‌های خودشان و برای مبارزه‌ای جاری که هر لحظه در جریان است ندارند. کمنیست‌ها بخشی از این موجودیت و فعالیت هستند. سوسیالیست و کمنیستی که هم خود را خارج از این مکانیزم صرف می‌کند به کار دیگری مشغول است و به جنبش دیگری نیرو میدهد و زیر پرچم دیگری رژه میرود.

جنبش طبقه کارگر و مبارزه آنها مرتبط نیستند و تشکل‌هایی نیستند که پایه در محیط‌های کار و زندگی کارگران داشته باشند، قادر نیستند کارگران و کار و زندگی‌شان را با همه جوانب مبارزاتی و مطالباتی نمایندگی کنند و از این نظر راهی غیر از آکسیون‌نیم سازمانی ندارند. آکسیون در خیابان‌ها جای سازماندهی مبارزات جاری کارگران در محل کار و زندگی را میگیرد و راه اندازی سایت‌های اینترنتی و درست کردن وبلاگی فعالیت آگاه‌گرانه و روشنگرانه تلفی میشود در حالی که برای یک تشکل و یک حزب کارگری اینها صرفاً ابزارهای پیشبرد یک مبارزه و یک موجودیت از پیشی هستند و هدف نیستند. سراسر تجربیات این تشکلها بر این پایه استوار است. بهمین دلایل است

کارگران شرکت واحد و هفت تپه در پیش گرفتند. یعنی اینکه برای ایجاد تشکل محل کارشان و در کشمکش جدی و با انحلال شوراهای اسلامی مبارزه کردند و تشکل خودشان را ایجاد کردند. این مساله هم از نظر ما روشن است که آنچه برای کارگران کمنیست هم مهم است ابتدا و در درجه اول اتحاد کارگران در مقابل صاحب کار و دولتشان است. این اتحاد و همبستگی برای همه کارگران و مستقل از گرایش‌های سیاسی آنها حیاتی است و بدون تامین این اتحاد و تشکل و دخالت در مبارزات جاری نمیتوان از وجود گرایش‌های مختلف و تفاوت‌های آنها از زاویه مسایل کارگران حرفی به میان آورد. این مساله پایه‌ای است که فرق کارگران کمنیست و تشکل‌های مورد نظر آنها را با تشکیلات‌هایی که بر اساس انسانهای هم‌نظر و هم عقیده تشکیل میشود و مرز و خط‌کشی‌هایش با دیگران بر این اساس است، روشن میکند. تشکل‌های فعالین کارگری ما در این سالها از ابتدا تا هم اکنون بر این پایه درست شده و به بقا ادامه داده اند.

باید تأکید کنیم که تشکلهایی مانند "اتحادیه آزاد کارگران ایران" و "کمیته‌های هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل‌های کارگری" و امثالهم چیزی غیر از شبکه‌هایی از فعالین سیاسی هوادار کارگران که در ارتباط با هم قرار دارند نیست. حتی مهم نیست که همه آنها کارگر باشند، هیچ کدام از این تشکلهای بوسیله کارگران محل کار معینی ایجاد نشده اند و آنها را نمایندگی نمیکنند. کارگران کمنیست ایجاد سازمان و تشکل را به محیط کار و زندگی هم طبقه‌هایشان میبرند و آنها را در این محل‌ها بهم میبافند و از پراکندگی و تفرقه بیرون میآورند. این اساس نقد ما از زاویه طبقه کارگر است که مکانیزم واقعی خود را برای متشکل شدن دارد، کارگران برای اتحاد و تشکل و قیام و انقلاب هیچ منشأ قدرتی غیر از متحد شدن بوسیله محافل و رهبران محیط‌های خودشان و برای مبارزه‌ای جاری که هر لحظه در جریان است ندارند. کمنیست‌ها بخشی از این موجودیت و فعالیت هستند. سوسیالیست و کمنیستی که هم خود را خارج از این مکانیزم صرف می‌کند به کار دیگری مشغول است و به جنبش دیگری نیرو میدهد و زیر پرچم دیگری رژه میرود. نقد ما از زاویه گروه‌های متشکل و ذینفع در این تشکلهای فعالین نیست، نقد ما از زاویه و مصلحت‌جریانات سیاسی و احزاب سیاسی و رقابت و پا دوری و نزدیکی‌های آنها با هم نیست، این‌ها مساله ما نیست و هزار بار عطای این مصلحت‌ها را به لقای بخشیده ایم، نقد ما به سنت و فعالیت است که به نام کمنیست و سوسیالیست صورت میگیرد و عملاً جنبش کارگری و امر اتحاد طبقاتی آنها را به بیراهه میبرد. این را بخش بزرگی از چپ تاکنونی در کارنامه دارد و حتی بخشی از رفقای هم‌حزبی ما هم در این فعالیتها و ادامه آنها

شده و متحد بودن هم و غم ما کمونیستها در میان طبقه کارگر است و اهمیت آن برای ما هر روز صدچندان از روز قبل است. تحمیل تفرقه و پراکندگی، تحمیل بیکاری و محرومیت شدید بخش اعظم طبقه کارگر از امنیت شغلی و مصائب ناشی از آن، مهمترین مسایلی است که کارگران آگاه با مبارزه متشکل خود در پی خنثی کردنشان هستند. این شرایط معمولا موجب میشود که هر نوع عقب گردی را به طبقه کارگر تحمیل کنند. وقتی بحث از تشکل کارگران است به این معنی است که کارگران در هر محل کار و زندگی و بطور علنی تشکل های توده ای شان را در هر فرصت و زمانی که مناسب میدانند قادر شوند سازمان بدهند. رهبران و سازماندهندگان این تشکل ها علنی هستند و در اتکا به قدرت سازمانیافتگی کارگران و در اتکا به نقشی که این تشکل در محل کار و زندگی کارگران دارد قادر به چنین فعالیتی خواهند بود. اعضا این تشکل ها کارگران و خانواده هایشان در محل کار و زندگی است و به این شکل با همه معضلات و مشکلات سرکوب و استبداد مبارزه میکنند. متأسفانه و بنا به تجاربی که بسیاری از فعالین کارگری در ۶ سال اخیر و از طریق سازمان دادن تشکل های خارج از محل کار و زیست داشته اند این تصور و ازگورنه را در میان این بخش دامن زده اند که گویا میتوان با قیام درست کردن برای کارگران آنها را متشکل کرد. نمونه شورتر این تصور های غیر کارگری که اهداف جنبش های دیگر را آگاهانه یا نا آگاهانه حمل میکنند، اتحادیه سازی های اینترنتی و یا در بهترین حالت ایجاد تشکل هایی از فعالین است بدون اینکه خود را به پایه خود یعنی کارگران وصل کنند و تشکل و اتحاد همه جانبه آنها را ایجاد کنند. (در این باره میتوان به مقاله: "چرا شورای ذوب آهن شورا نشد" از محمد فتاحی در شماره ۴۴ سازمانده کمونیست مراجعه کنید) تشکیلات های مخفی کارگران بخشی از سوخت و ساز بسیار مهم مبارزه کارگران برای سازماندهی و اتحاد است. بدون این بخش از کار فعالیتهای بورژوازی و دولت و ابزارهایش در سرکوب و خاموش کردن کارگران و رهبرانشان را نمیتوان دور زد. این فعالیت برای کارگران کمونیست و هر گرایش سیاسی دیگر بسیار حیاتی است و بدون تشکیلات های مخفی و کمیته های کمونیستی کارگران و هسته و حوزه های مخفی آنها داشتن برنامه مشترک برای اتحاد بیشتر و گسترده در میان کارگران غیر ممکن است و بدون داشتن تشکل هایی نیمه مخفی و نیمه علنی و همچنین بدون داشتن تشکیلات های علنی و توده ای کارگران این نوع تشکل های مخفی هم نمیتوانند برای دورانی طولانی باقی بمانند و تشکل های توده ای کارگران در هر شکل آن بدون چنین تشکلهایی که آگاهانه زیرساخت این تشکل ها را بنا میکنند غیر ممکن است.

ناسیونالیستها از هر رنگ و قماشی در صددند تا بورژوازی ایران و هیت حاکمه اش با اصلاحاتی از بالا تغییر کند. بورژوازی جهانی هم همین قطب نما را دارد. طبقه کارگر و کمونیستها چه میکنند؟ پاسخ امروز ما مسیر آتی مان را به درجه زیادی روشن میکند. طبقه کارگر ایران تنها در اتکا به قدرت سازمانیافته اش در تولید است که میتواند گلولی دولت و سرمایه داران را فشار دهد. طبقه کارگر و حزبش در اتکا به همین قدرت در تولید و سازمانیافتگی و آگاهی کارگران و رهبرانش قادر به ایجاد هر اندازه فضای آزادی و برابری طلبی و سهم شدن در جامعه میشود. طبقه کارگر تنها و تنها در اتکا به حزب قدرتمند سیاسی اش میتواند مدعی باشد که میتواند قدرت سیاسی و یا هر بخش از قدرت سیاسی را داشته باشد. طبقه کارگر و کمونیستهایش در اتکا به حزب قدرتمند سیاسی اش که از این طبقه کارگر نیرو و قدرت میگیرد میتوانند مدعی قدرت سیاسی شوند. طبقه کارگر و کمونیستهایش چگونه به این شرایط میتوانند برسند؟ سوسیالیستها و کارگران فعال در همه مراکز کار و تولید از کوچک تا بزرگ چگونه به این میرسند؟ قدرت کارگران برق، نفت، ذوب آهن، آب در کجاست؟ قدرت کارگران شرکت ها و کارخانه ها و میلیونها کارگر که در کارگاه ها هستند در کجاست؟ واقعیت این است که سنت های دست و پا گیر در میان ما کمونیستها و چپ ها بر جنبش کارگری سنگینی میکند و قدرت و توان چنین ادعا هایی را میگیرد و به جای آن دنباله روی از سنت های موجود و جاری در جنبش کارگری و یا جنبش عمومی را جایگزین میکند. بدیهی است که قدرت کارگران در اجتماع آنها و در تولید است و این قدرت را باید آگاهانه برای قدرتمند شدن خود طبقه کارگر متحد کرد اما این امروزه ممکن نمیشود مگر اینکه کارگران کمونیست آگاهانه موانعی را که سنت های غیر کارگری ایجاد کرده اند و مانع از حرکت کارگران و رهبرانشان است را برداشت. این از راه نقد باور ها و روشهای فعالیتی ممکن است که متعلق به طبقه کارگر و کمونیستها نیست. در چنین صورتی در هر تحولی سیاسی و اجتماعی نقش جنبش مستقل کارگران را میتوان مشاهده کرد و میتوان شاهد بود که جنبش های دیگر از ادخواهانه را با خود همراه کند. این نقش بعهد کمونیستهاست.

تشکل علنی و تشکل مخفی کارگران

طبقه کارگر و بویژه کمونیستهای این طبقه، برای اینکه بتوانند به هر درجه ای بر تحولات سیاسی جامعه تاثیری داشته باشند باید خود را سازمان داده باشند. محل های کار و زیست و تشکل های توده ای کارگران به درجه زیادی متحد شده و نه تنها ایس بلکه متحد نگاه داشته شوند. متشکل

جوابی به این سوالانشان نمیگیرند، با تغییر ریل این تشکلها و فعالین به فعالیت برای سازماندهی کارگران در محل کار و زیست آنها و بر متن روابط واقعی فعالین و رهبران این عرصه ها این پاسخ ها ممکن میشود. تلاش ما برای این است که بگوییم این تشکل ها برای کارگران مفید نیستند. کارگران در هر جا هستند لازم است تشکل های خودشان را ایجاد کنند. در ادامه این فعالیت است که میتوان و لازم است تشکل های سراسری کارگران را ایجاد کرد. در اتکا به این تشکل ها است که با اکسیونها و فعالیتهای متنوعی در برابر دولت و بورژواها از منفعت خود دفاع کرده و طبقه کارگر را در ابعاد بسیار وسیعتری میتوان به میدان آورد. فعالین کارگری چنانچه بتوانند به این کار مبادرت کنند میتوانند نقش خود را بعنوان فعال و رهبر کارگری در مبارزات جاریشان و در ایجاد سازماندهی توده ای و مخفی کارگران ایفا کنند در غیر این صورت همچنان متشکل کننده احاد کارگران خواهند بود که مانند هر کانون و انجمن تفریحی و آموزشی و ورزشی و خبررسانی عمل میکند نه بیشتر.

تشکل های کارگری و نقش طبقه کارگر در تحولات سیاسی

مبارزه طبقه کارگر و مردم آزادیخواه در کشورهای خاورمیانه و شاخ آفریقا بار دیگر میدان سیاست و فعالیت جنبش های مختلف در میان مردم در ایران را دامن زده است. بدون تردید این فضا بر ایران و فعالیت ما بدون تاثیر نیست. این را همه مردم و طبقه کارگر و فعالینش بطور واقعی میبینند. طبقه کارگر و بویژه کارگران کمونیست و حزب حکمتیست نمیتواند در انتظار رویدادها باشد و این مانند همیشه برای طبقه کارگر و کمونیستها سم است. هیت حاکمه بعنوان نماینده و دولت سرمایه داری در ایران آماده است آگاهانه تر و با تمام توانی که داشته باشد از موجودیت خود در برابر کارگران و مردم مبارز و متشکل دفاع کند. تا هم اکنون هم بیشترین انسجام را در میان سرمایه داران و صاحبین سرمایه برای تعرض به کارگران فراهم کرده است. آخرین مورد آن قطع یارانه ها و ایجاد گرانی و ناامنی بیشتر برای طبقه کارگر و محرومان جامعه است که بطور واقعی دارد کمر آنها را میشکند. سطح دستمزدها را هم 9 درصد اضافه کرده است در حالی که سال گذشته این افزایش پایه حقوق کارگران 16 درصد بود. همه اینها نقش طبقه کارگر آگاه و متشکل و سازمانیافته، نقش کارگران کمونیست سازمانیافته در کمیته های کمونیستی در محل کار و محل زندگی را صدچندان کرده است.

جنبشهای بورژوایی همچون جنبش سبز و

"شبکه اجتماعی" فیس بوک و شبکه اجتماعی طبقه کارگر

تحولات عظیم کشورهای سرمایه داری در خاورمیانه و شاخ آفریقا با حاکمیت های تا مغز استخوان ارتجاعی، یکبار دیگر اهمیت و جایگاهی که شبکه های اینترنتی و میدیا میتوانند داشته باشند را متذکر شد. دنیای امروز و میدیای امروز در دست سلاطین مقتدری است که اقتصاد و قدرت نظامی عظیمی در اختیار دارند و بر سر تقسیم مجدد بازارهای دنیا در کشمکش دائمی با ماهواره و کانالهای تلویزیونی افکار مورد نظرشان را میسازند. شبکه های اینترنتی و استفاده از اینترنت در ابعاد میلیونی در این سلطه ترک انداخته است و بسرعت نسل جوان خواهان تغییر را به دنیای واقعی میبرد و میتواند بر تحولات عظیمی که در جریان است تأثیر بگذارد. بسیاری این انقلابات و قیام های واقعی مردم به ستوه آمده از استثمار و بردگی و سرکوب و تحقیر را سهوا یا آگاهانه انقلاب فیس بوک مینامند. در اینکه از این نیازهای زمانه استفاده کرد و اینترنت و شبکه گسترده ای که فیس بوک و توئیتر بین افراد جامعه ایجاد میکند کمک گرفت تردیدی نیست، اما منتسب کردن انقلاب به فیس بوک و منتسب کردن نسل جوان خواهان تغییر رادیکال در جامعه به فیس بوک گمراه کننده است. برای هر کس و هر بخش جامعه و هر جنبش سیاسی و اجتماعی که میدانند ابزار مبارزه اش اساسا بحرکت در آوردن جنبش های واقعی در جامعه است زیادی سطحی و فریبنده است و بویژه اینکه طبقه کارگر بدون بحرکت در آوردن شبکه اجتماعی موجود خودش در محل کار و زندگی قادر به تغییر زندگی و سرنوشت خود و جامعه نیست. همه جا بحث از انقلاب و تحولاتی است که بر اثر تأثیرات فیس بوک ممکن شده است. نمیتوان از نقشی که اینترنت در ارتباطاتی که ایجاد میکند غفلت کرد اما اگر برای اقشار دیگر جامعه و بویژه جوانان غیر کارگر این میتواند خلا پرانندگی شان را تامین کند، برای طبقه کارگر و فعالین آگاه آن وجود شبکه اجتماعی واقعی در کارخانه و کارگاه و محل زندگی و روابط گسترده آنها با هم میتواند مبنای این روابط باشد. فیس بوک کارگران، یعنی واقعیتهایی که در زیر سقفی مشترک در کارخانه و سالن های تولید و پاتوق های مختلف کارگران است. این مساله هم ظاهرا روشن است اما با توجه به سنت تاکنونی فعالیت در میان بخشی از فعالین کارگری و از جمله تشکل های مورد نقد ما و کارهایشان و اتکایی که به میدیا و

سایت و فیس بوک دارند بی شباهت به قابل شدن به این "شبکه اجتماعی" به جای روابط منطقی و طبیعی کارگران نیست.

بدون تردید کارگران از همه این امکاناتی که اینترنت و دیگر وسایل ارتباط جمعی امروزی ایجاد کرده است استفاده میکنند و برای اهداف و انقلابی که دارند هم استفاده میکنند. اما اگر فیس بوک برای جوانان و اساسا طبقه متوسط جامعه میتواند بسیار جذاب باشد و میتواند بسیار هم موثر باشد، برای طبقه کارگر و سازماندهی و اتحادش مطلقا نمیتواند چنین تأثیری را داشته باشد. راضی شدن به تأثیرات فیس بوک و دیگر شبکه های اجتماعی مجازی، برای مبارزه طبقه کارگر و سازمانهای زیر زمینی مخفی و محکم، تا تشکل های توده ای علنی اش، بشدت میتواند گمراه کننده باشد و ما را از انجام فعالیتهای اساسی خود دور کند. ما کمونیستها را دقیقا بهمین دلیل بشدت سرکوب میکنند چون میدانند چنین خاصیتی را میتوانیم سازمان بدهیم و بارها و بارها در ابعاد مختلف این کار را کرده ایم. کمونیستهای طبقه کارگر بدون سازمان و تشکل و ایجاد اتحاد در میان رهبران مبارزات جاری کارگران در محل های کار و زیستشان قادر به انجام هیچ بهبودی برای خود و در جامعه نیستند. شبکه اجتماعی که کارگران میتوانند و باید بر آن متکی شوند شبکه گسترده ای از روابط میان کارگران و خانواده هایشان با هم است، ایجاد رابطه ای گسترده بین رهبران کارگری و تشکل های کارگری و سرایت جنبش جمعی عمومی در همه مراکز مهم کارگری در ایران است که همه جا میتواند در اتکا به توده کارگران و با قدرت آنها جنبش کارگری را متحول کند. فیس بوک برای کارگران مهم است اما مایه انقلاب برای هر طبقه و قشر دیگری بشود برای آنها نیست، تلویزیون و رادیو برای کارگران مهم است اما نمیتواند به جای سازمان و تشکل عمل کند. در چند سال گذشته و با تقویت و دامن زدن به تشکلهای فعالین کارگری به جای تشکل های توده ای کارگران، و ایجاد حزب در تبعید به جای حزب واقعی کارگران، اعتقاد و توسل به این شبکه ها و میدیا بعنوان کارهای پایه ای کمونیستها هم بیشتر نشانده شد و اینک فیس بوک و نقشی که در جامعه برای ارتباطات و خبر رسانی میتواند داشته باشد به آن افزوده شده است. فیس بوک ما کارگران، شبکه اجتماعی واقعی مان است و آن را باید بحرکت در آوریم.

خلاصه اینکه:

از نظر ما طبقه کارگر و جنبش کارگری در ایران

تجارب متفاوتی در مورد تشکل یابی و ایجاد سازمانهای توده ای کارگران را از سر گذرانده است. بخشی از کارگران و فعالین کارگری نیرو و توان خود را بر تقویت سنت و فعالیتی گذاشتند که منجر به ایجاد شبکه ها و روابط آنها با هم شده است. این روابط به جای تشکل های توده ای کارگران نشانده شده است و بسیاری هم به اشتباه "فعال کارگری" نامیده میشوند. عضویت در این تشکلهای بر اساس تعلق و هواداری از کارگر و طبقه کارگر است که بی شبیه به هر جریان دیگر سیاسی و اجتماعی در جامعه نیست و بهمین دلیل بسیاری اعضا غیر کارگر هم میتوانند در صفوف این تشکلهای باشند. ایراد و انتقاد ما به این است که این تشکل نمیتواند جایگزین تشکل کارگران در محل کار و زیست بشود. این هر چیزی باشد تشکل کارگران نیست و سنتی که تمام هم خود را ایجاد تشکل در این محیط ها قرار نمیدهد عملا سازماندهی اتحاد و تشکل کارگران را به این نوع تشکل ها محول کرده است و سرنوشت اتحاد کارگران در هر محل کار و زیست را عملا جایگزین آکسیونها و مناسبت ها و تجمع هایی میکند که این تشکلهای برای بقا خود مستقل از وضعیت طبقه کارگر، به آن نیاز دارند.

این چنین وضعیتی ریشه در یک جدایی تاریخی دارد که بین جنبش کارگری و سازماندهی مبارزات اقتصادی اش با فعالین سوسیالیست و کمونیست و سازمانهای متعلق به این طبقه بوجود آمده است. مبارزه اقتصادی کارگران و سازماندهی آن، جنبه ای است که هیچگاه بعنوان سنگ بنای مبارزه طبقاتی و آگاهی سوسیالیستی کارگران مبنای فعالیت ما قرار نگرفته است. معضل امروز این تشکلهای موجود فعالین در ایران هم بر همین جدایی استوار است که بدون نقد آن، کارگران کمونیست قادر نمیشوند از سد موانع دست و پا گیر سنت های غیر کارگری تا کنونی رها شوند. روشن بینی کارگران و رهبران کمونیست کارگران میتواند موجب تصویر روشنتری از اتحاد و سازمانیابی آنان در تشکل های توده ای و تشکل های مخفی و زیر زمینی شان در مبارزات پیشروای جامعه و همه مردم ستم دیده در ایران باشد. بدون این روشن بینی و بدون ایجاد صف کارگران آگاه که در راس تشکل های توده ایشان در محل های کار و زیست هستند این ممکن نمیشود و بسرعت توسط جنبش های رنگارنگ سرمایه داران که مخالفت هایشان با هم در اتکا به بسیج کارگران و مردم به ستوه آمده ممکن میشود، روبرو شود.

سایت منصور حکمت :

www.hekmat.public-archive.net

دو جنبش و دو افق در سیاست امروز ایران

محمد فتاحی

طلبی آمریکایی و اخیراً سبز همگی دست رد طبقه کارگر بر سینه خود را لمس کردند. یکدستی این طبقه علیرغم هر ناروشنی در پرهیز از پیوستن به جنبش جناح لیبرال بورژوازی ایران در تمام این دوره ها نشان از یک خودآگاهی طبقاتی در مقابل این بخش از اردوی دشمن طبقاتی است.

با همه اینها، منتقدین چپ هوادار جنبش طبقاتی کارگر در مقابل جنبش مقابل که امروز به عنوان سبز در افت و خیز است، نقد روشنی از آن ندارند. به همین دلیل در مقاطع مختلف در برابر شکل ابراز وجود آن دچار سرگیجه و اتخاذ تاکتیک غلط میشوند. این نقد ناروشن به جنبش بورژوازی لیبرال اساساً از موضع ضد رژیمی است:

دوم- انتقاد از جنبش سبز به دلیل طرح شعار رای من کو نقد ضعیفی است. یک جنبش حق طلب و عدالتخواه هم میتواند سراغ نتیجه رای خود از سر توهم به انتخابات یا به دلیل شرکت مشروع در یک انتخابات برود. در نظر بگیرید فردا در انتخابات پارلمانی مصر اتحادیه های کارگری شرکت کنند و روز بعد در اعتراض به نتیجه انتخابات به خیابان بریزند. آیا پاسخ همین است که به ارتجاع سبز دادیم؟

اعتراض به شعار الله و اکبر هم یک موضع انتقادی جدی نیست. این شعار را مردم انقلابی مصر هم که علیه فقر و فساد و استبداد مشغول انقلاب اند، در مواردی میدادند و در میدان تحریر نماز هم میخواندند. نتیجتاً کسی که به این شعار بیش از وزن خود گیر میدهد، برای علت حمایت ما از جنبش انقلابی مصر بی دلیل میماند. منتقدینی فکر میکنند اگر جای این شعار را آزادی بگیرد باید در آن شرکت کرد. اگر جنبش سبز در مناطقی از ایران که شیعه گری و الله و اکبر در سیاست خریداری ندارد، گسترش پیدا کند، میتواند این شعار را دور بریزد. در جایی مانند کردستان که ناسیونالیست های کرد برای پیوند جنبش شان به سبز تقلا میکنند، به دلیل فضای سیاسی سکولار آن منطقه، در صورت گسترش سبز به آنجا، شعار الله و اکبر دور ریخته شده و با شعار عام آزادی جایگزین میشود. نتیجتاً مشکل این شعار هم حل میشود. در اینصورت کسی که نقد ریشه ای به سبز ندارد، تسلیم جنبش سبز با صف جدید و شعار متفاوت و بافت سکولار آن میشود.

سوم- حضور عناصر و شخصیت های سابق نظام هم عیب اصلی این جنبش نیست چون در کنار آن ۹۰ درصد احزاب سیاسی اپوزیسیون در این جنبش شریک و بخشا در نقش رهبر فکری و عملی اند و به آن نیرو و سرباز میدهند. از این زاویه اگر حزب یا شخصیت سابقاً مخالف نظام رهبرش بود نقد از زاویه حضور رهبران سابق نظام از حقانیت می افتاد .

این جنبش در ادامه خود بعداز دوره رفسنجانی پیشروی بیشتری کرده و بعدها زیر رهبری خاتمی و در پروسه انتخابات دوم خرداد آن سال، دقیقاً مانند دوره انتخابات اخیر با قدرت تولد خود را در ابعاد میلیونی اعلام کرد؛ پیروزی خاتمی پیروزی مردم نام گرفت؛ چیزی که در صورت پیروزی موسوی دوباره تکرار می شد. خاتمی و دوم خرداد ناتوان از یکسره کردن قدرت به نفع این جنبش شد. ناامیدی از خاتمی و دوم خرداد برای اصلاحات، این جنبش را پشت سیاست رژیم پنج آمریکا برد. قد علم کردن جنبش سرنگونی با پرچم امید به دخالت آمریکا در ایران محصول این شیفت سیاسی توسط جنبش پشت خاتمی بود.

شکست آمریکا و تغییر توازن نیروهای جهانی و منطقه ای، تغییر اجباری سیاست آمریکا در دوران اوباما و به رسمیت شناختن جمهوری اسلامی به عنوان یک قدرت منطقه ای پایان آن جنبش سرنگونی در آن دوره را به دنبال داشت؛ پدیده ای که تمام احزاب امیدوار به آن جنبش، از سلطنت طلبان تا طیف اکثریت تا جریانات ناسیونال قومی و تا چپ های امثال حزب کمونیست کارگری را به بحران و انشعاب و یا ورشکستگی کشاند.

شیفت مجدد جنبش بورژوازی لیبرال از سنگر سرنگونی طلبی پروآمریکایی به سنگر تعقیب هدف از طریق شکاف جناح های حاکم محصول این دگرگونی جهانی و منطقه ای بود. جنبش سبز محصول این شرایط، و مقطع انتخابات ریاست جمهوری فرصتی برای خودنمایی مجدد علنی و رسمی اش در پروسه کمپین انتخاباتی و باز هم در شکل تقلا برای اصلاح نظام به نفع خود بود. نیرویی که قرار بود مجدداً کارنوال پیروزی دوران خاتمی را بعد از پیروزی موسوی در خیابان ها راه اندازد، روز بعد با شعار رای من کو عصبانیتش از نتیجه انتخابات را به خیابانها کشاند.

احزاب و نیروهای سیاسی پشت این جنبش در اپوزیسیون در تمام این دوران های حیاتش همان است که بوده است؛ نیروهایی که روزی اصلاحات، روز بعد رفراندوم، روز بعدتر سرنگونی و امروز جابجایی قدرت بین نمایندگان سیاسی دو جناح طبقه حاکمه را خواستارند.

طبقه کارگر در ابعاد اجتماعی هیچگاه تسلیم این جنبش و فراخوان نیروهای دخیل در آن نشد؛ پروژه های دوم خرداد، رفراندوم و سرنگونی

از ابتدای عروج مجدد جنبش بورژوازی لیبرال ایران در قالب سبز، مثل دوره های سابق، بخش عظیم نیروهای خواهان رهایی از فرهنگ اسلامی در میان جوانان و زنان پشت آن به میدان آمدند و خیابان های شهرهای بزرگ را به صحنه حضور خود در این جنبش تبدیل کردند. در کنار این اتفاق سیاسی اجتماعی، تمام جریانات سیاسی هوادار این جنبش از چپ تا راست تقلا بی ثمری برای کشاندن پای طبقه کارگر به درون آن نمودند. در بعد اجتماعی اما این جنبش از همیشه بیشتر جنبش طبقه متوسطه و بالاشهری ها باقی ماند و از طرف طبقه کارگر مانند همه دوره های سابق به هیچ گرفته شد. در اپوزیسیون سیاسی حزب حکمتیست در کنار کارگران کمونیست نماینده بی اما و اگر این بلوک طبقاتی بوده و بر منفعت متمایز این طبقه پای فشرده و همراه کمونیست های طبقه کارگر و رهبران آگاه این طبقه به یک بلوک سیاسی در کشور شکل داده است. امروز با افت جنبش سبز یک بار دیگر کل جامعه برای تعیین دورنمای آینده سیاسی در موضع انتخاب سیاسی قرار گرفته است؛ افق سیاسی بلوک سیاسی اجتماعی بورژوازی لیبرال یا بلوک سیاسی طبقاتی کمونیسم و کارگر؟

بلوک سیاسی طبقاتی کارگری برای شروع یک جهش در تحرک و پیشی گرفتن از رقیب لیبرال خود در عرصه اپوزیسیون نیاز به روشن بینی بیشتر در مورد هر دو صف دارد. در برخورد به جنبش سبز ابهاماتی در صفوف بلوک کمونیست و کارگری قابل رویت است. به هدف هموار نمودن مسیر پیشروی، این اشکالات را یکبار دیگر با هم مرور میکنیم؛

یکم- تاریخاً جنبش سبز نه محصول دوره انتخابات گذشته که ادامه حرکتی است که از دوران ریاست جمهوری رفسنجانی و با شروع خصوصی سازی ها متولد شد. بورژوازی پروغرب ایران که همراه سلطنت در سال 57 از قدرت سیاسی ساقط شد، تحرک سیاسی مجدد خود را از درون جناح های حکومتی در این دوره و از مجرای خصوصی سازی های اقتصادی پی گرفت. نزد غرب، عنوان شخصیت میانه رو برای رفسنجانی محصول شروع این پروژه بود. این همان دوره ای است که بوی کباب بخش هایی از اپوزیسیون لیبرال را برای برگشت به داخل کشور به وسوسه انداخت.

مشغول کار و زندگی و مبارزه شبانه روزی است، آرمان جنبش ما برابری و آزادی است، رهایی از سیستم سیاسی اقتصادی موجود است، گور کردن سرمایه است. هیچ تحرک امروز کارگری نمیتواند جدا از ایجاد یک صف سیاسی مستقل و یک تقلا برای منفعت همین امروز نباشد، اگر قرار است برای نبرد طبقاتی خود بجند؛ ایران نه مصر و تونس است، نه لیبی و یمن و بحرین. جنبش های سیاسی طبقاتی در این جامعه در دل تحولات سیاسی تاریخی پشت سر بالغ شده اند، به موجودیت طبقاتی و مستقل خود شکل داده و افق و مسیر کاملاً متفاوتی از هم طی میکنند؛ کسی که متوجه این مهم و این تفاوت سیاسی اجتماعی نیست، نه تاریخ دیروز را میشناسد و نه صف بندی های سیاسی طبقاتی سالهای گذشته در دوران همین جمهوری اسلامی را متوجه است و نه امروز از سیر تحولات سیاسی سر در می آورد.

پیشروی بلوک سیاسی طبقاتی کارگر نمیتواند در خیابان ها و به دور از مسیر تحركات کارگری در مراکز اقتصادی مهم کشور باشد. نمیتواند در مسیر خود به مطالبات اقتصادی نرسد و پروسه شکل گیری تشکل کارگری را به خود نیندازد. نمیتواند عروج مجدد کمونیسم در دانشگاه ها را همراه خود نداشته و کماکان شاهد حضور بی رقیب نهادهای سبز و لیبرال در فضای روشنفکری جامعه باشند. امروز دیگر بیش از همیشه خیال پیوستن به پیش فنگ و پافنگ های خیابانی اینجا و آنجا و عصیان جوانان طبقه متوسطه پوچ است. حتی در جاهایی مانند مصر و تونس حضور و ایفای نقش طبقه کارگر نه در پیوستن به صف اعتراض همه با هم با هم خیابانی که از اعتصابات در مراکز مهم بود، همانطوریکه امروز هم در این کشورها پیشروی این طبقه نه در باقیماندن در میدان های تحریر و همراهی با اعتراض خیابانی که از مسیر تقویت صفوف خود در محل کار خود و با اتکا به بازوی اقتصادی خویش و ایجاد جنبش مستقل سیاسی طبقاتی خویش است.

حزب حکمتیست برای پیشبرد همین استراتژی میجنگد، کمونیست های حاضر در بلوک سیاسی خود را به تقویت همین مسیر فرامیخواند و بر استقلال سیاسی طبقاتی این جنبش از تحركات ملون بورژوازی لیبرال ایران پای می فشارد. کمونیست ها و رهبران کمونیست کارگران میدانند و می بینند که با افت سبز در رقابت های سیاسی، میدان بازتری برای ایفای نقش بلوک سوسیالیستی ما فراهم شده است. این دوره میتواند شاهد تحركات سیاسی طبقاتی و نقش مند ما برای دست یابی به مطالبات اقتصادی، ایجاد تشکل های توده ای از هر نوعی و در هر شکلی و جنبش مجامع عمومی و در دل اینها بویژه پیشبرد پروژه ایجاد حزب کمونیستی در دل جنبش طبقاتی کارگر باشد؛ کاری که بدون ایجاد تحرک در آن در هیچ عرصه ای حتا یک پیشرفت جدی قابل تصور نیست. این کار از مسیر گسترش شبکه ها و حلقه های محافل کارگران کمونیست، از ایجاد روشنی در افق سیاسی، از به هم پیوستن رهبران کمونیست کارگران و ایجاد کمیته های کمونیستی در کارخانه ها و مراکز کارگری میگذرد.

ششم- ادعا میشود که دوران انقلابی منطقه به تغییر در ماهیت جنبش سبز، در بافت آن و شعار هایش و در نتیجه رادیکال تر شدنش می انجامد. تحولات منطقه همان اندازه ماهیت سیاسی ارتش مصر و تونس و ناسیونالیست های رنگارنگ ایرانی را تغییر میدهد که ماهیت جنبش سبز را. در اثر این تحولات هیچ بورژوازی جنبش سیاسی اش را به نفع کارگر به چپ نمی چرخاند. بافت جنبش سبز کمکی به تغییر ماهیت سیاسی و افق و برنامه اش نمیدهد، همانطوریکه پیوستن کارگران آلمان به هیتلر جنبش فاشیستی را نه فقط تغییر جهت نداد بلکه هارترش هم کرد.

آیا سبز در اثر تحولات منطقه ای به سوی شعارهای متفاوت و متناسب با شرایط روز نمیرود و رادیکال تر نمیشود؟ سبز هیچگاه رادیکال نبوده تا رادیکالتر شود. اگر کسی رادیکالش می بیند، لابد هست اما برای طبقه خود نه برای کارگر. تازه آنچه که چپ بورژوازی ایران رادیکالش مینامد، میلیتانیستی نیروهای سبز است که هنوز به میلیتانیستی اسلامی ها و بخشی از ناسیونالیست های محلی در ایران مثلا مانند نیروهای بلوچ و کرد نمی رسد. حرکتی که سبز راه انداخته است، روزی پشت خاتمی برای اصلاحات بود، روزی پشت بوش سرنگونی طلب تشریف داشت، امروز هم خواهان جایگزینی جناح مقابل با نیروهای خویش است. این جنبش در تمام این دوره ها رنگ های مختلفی به خود زده، شعایرها و تاکتیک های متفاوتی اتخاذ کرده و رهبران مختلفی در راس خود دیده، ولی همیشه جنبش مستقل طبقه خود، جنبش بورژوازی لیبرال ایران باقی مانده است. دوران تحولات انقلابی در منطقه اگر در ایران فضای متفاوتی را موجب شود، اولین نشانه ها رشد محافل و گفتمان چپ در دانشگاهها و در مراکز بزرگ صنعتی، تحزب کمونیستی در درون طبقه کارگر و شروع ایجاد تشکل توده ای کارگری در مراکز بزرگ کارگری است. این بهترین مسیری است که ما برایش تقلا میکنیم و کمونیست های پرولتری را به حرکت به سوی فرامیخوانیم. جریانات چپ سرگردانی که در خیابان ها به دنبال هر تق و توفی سراغ یافتن جای پای برای خود و زندگی در حاشیه این و آن حرکت را برای خود طریق زندگی یافته اند، با بی آبرو شدن جنبش سبز نزد متوهمین به صفوف خود، مشغول تعریف هویت دیگری برای این جنبش زیر عنوان گنگ و ظاهرا خودبخودی و همه با هم "جنبش اعتراضی" یا "جنبش جاری" اند. خیزش های اخیر میلیتانت سبز در خیابان ها به اینها فرصت ناچیزی داد تا یکبار دیگر موجود دم دست شان را به قیمت قناری تحویل مشتری گیج خود دهند. ادعا میکنند این یکی از جنس سیاسی دیگریست؛ از تحولات انقلابی خاورمیانه نشات گرفته است، از موسوی و کربی گذشته است، کل نظام را نشانه گرفته و افق دیگری در سر دارد! به موسوی و کربی بد میگویند تا به حساب خود همراهی با ادامه حرکت سبز در شکل و شیوه های جدید را توجیه کنند. در مقابل شعبده بازی تمام وقت این چپ، ما باز هم تاکید میکنیم که تحرک جنبش ما همانجاست که طبقه ما

چهارم- ایراد سبز حتا شعار مرگ بر دیکتاتور هم نیست. این شعار در دستان مردم مصر خیلی هم انقلابی بود. این جنبش حتا اگر مرگ بر تمام جمهوری اسلامی بدهد حقانیت ندارد، همانطوریکه جنبش سرنگونی دوران سیاست رژیم پنج بوش برای ما حقانیتی نداشته و یک جنبش دست راستی بود. جنبش های ملی و قومی در اقصا نقاط ایران در دوره ای طولانی خیلی هم سرنگونی طلب بودند ولی مگر مورد حمایت ما قرار گرفتند؟ جنبش میلیونی ناسیونالیستی در آذربایجان سرنگونی میخواست ولی در عین حال مورد افشاگری ما هم بود.

پنجم- حقیقت این است که موسوی هوادار جمهوری اسلامی دوران خمینی نیست. جنبش خمینی ناسیونالیسم ضد غربی ایرانی بود و موسوی نماینده بورژوازی پرو غرب ایران است و اگر به قدرت میرسید به طور قطع فشار فرهنگی اسلامی بر زنان و جوانان را کم میکرد و پایه های حکومت را در میان طبقه خود گسترش میداد و به این معنی فضای بازتری را در مقابل طبقه سرمایه دار ایران میگشود. علت ادعای موسوی مبنی بر دنباله روی از خمینی و اسلام ناب، اتخاذ سنگری قابل دفاع به لحاظ قانونی در مقابل جناح مقابل و در چهارچوب نظام است. در نظر بگیرید او نمیخواهد دستگیر شود یا مانند گنجی در تبعید زندگی کند. او رهبر جنبشی است که میخواهد در محل رهبری اش کند. میدانند در صورت خروج از ایران مثل گنجی سوخته است. لذا زبان مورد استفاده و ادبیات سیاسی اش در خدمت باز کردن میدان بازی در یک فضای قانونی است.

یلتسین هم زمانی که به عنوان عضو دفتر سیاسی حزب کمونیست شوروی اعتراض میکرد به عنوان کمونیست و ظاهرا به نفع آن نظام داد سخن میداد. در دنیای واقعی موسوی همان اندازه هوادار جمهوری نوع خمینی است که یلتسین هوادار سیستم شوروی و اقتصاد دولتی. اما مگر قرار است طبقه کارگر سرباز به قدرت رسیدن جنبش جناح های متفاوت طبقه سرمایه دار شود؟ قرار است چند تحول سیاسی تاریخی در ایران روی دهد تا بالاخره طبقه ما از سنگر سربازی برای دیگران به سنگر ایجاد صف مستقل روی آورد؟ از انقلاب مشروطه به اینطرف کارگر در ایران پای ثابت همه تحولات مهم است اما به عنوان خدمه. انقلاب 57 شاهد بزرگترین حرکت طبقه کارگر ایران بود اما در نبود صف سیاسی و افق متفاوتی برای پیروزی، نهایتاً به عنوان سرباز بی اختیار بورژوازی در اپوزیسیون نقش ایفا کرد و به قول یدالله خسرو شاهی فاجعه به بار آمد. ادامه ایفای این نقش خدمه تاریخ به نفع دیگران و این خفت بس نیست؟

در پاسخ به چند سوال در مورد بحث بهرام مدرسی در شماره قبل سازمانده کمونیست

شرایط تأمین این نمودارم چرا باید طبقه کارگر در هیچ تحول سیاسی شرکت کند؟ سوال آنوقت این است که ابزارهای طبقه کارگر برای شرکت در سیاست چه چیزی جز نقطه قدرتش در تولید سرمایه داری میتواند باشد؟ نقش و جایگاه طبقه کارگر در تولید و امکانی که این به طبقه کارگر برای متشکل شدن میدهد. مبارزات اقتصادی و تلاش برای دفاع از معیشت خود امر روزانه زندگی میلیونها انسان کارگر در ایران است و همین اولین امکان طبقه کارگر در درک موقعیت متفاوت خود در جامعه و متشکل شدنش است. گفتیم که سیاست بیشتر از هر کس دیگری به طبقه کارگر مربوط است اما کسی که فکر میکند تأکید ما بر اهمیت مبارزات اقتصادی دور کردن طبقه کارگر از سیاست است، در عین حال دارد فهمش از سیاست را نشان میدهد! سیاستی که ربطی به زندگی روزانه میلیونها انسان کارکن ندارد، سیاستی که در آن مطالبات اقتصادی را خواستن و شرایط زندگی انسانی تری را به طبقه حاکم تحمیل کردن برابر با طبقه کارگر را دنبال نخود سیاه فرستادن است، این نوع سیاست هیچ ربطی به زندگی طبقه کارگر و متشکل شدنش ندارد. به تحولات چپ بورژوازی در جریان جنبش سبز نگاه کنید تا ببینید در شرایطی که این جنبش هیچ ربطی به اولیه ترین خواست طبقه کارگر ندارد، چطور سعی میکنند فعالین طبقه کارگر را به شرکت در این جنبش و تبدیل شدنشان به نیروی جنبش سبز وادارند. به همین جهت برای سوال کننده همه اینها برابر با خالی کردن میدان مبارزه سیاسی است. طبقه کارگر وقتی میتواند در مبارزه سیاسی چیزی را به نفع خود کسب کند که قدرت کسب آنرا داشته باشد. قدرت طبقه کارگر هم در تشکلهای در مراکز تولیدی است و راه این هم متشکل شدن و دادن راه مناسب در مبارزات روزمره اقتصادی امروز طبقه کارگر است. اینها برای کارگر معترض راستش فرض زندگی هستند. به همت تحرک چندین ساله چپ بورژوازی است که بخشی از فعالین مبارز طبقه کارگر ربط مبارزات اقتصادی امروزشان را با دخالت فرمایشان در سیاست را بدرستی نمی بینند. تلاش ما نشان دادن این است. متأسفانه می بینیم که تأثیر این چپ بورژوازی بر افکار عمومی فعال کمونیست طبقه کارگر چنان سنگین است که نقطه قدرت خود که همان مراکز تولیدی است را ول میکند و برای شرکت در سیاست به انواع کارهایی رجوع میکند که ضررشان برای طبقه کارگر بیشتر از نفعش است. در این رابطه به نوشته بارزش محمد فتاحی برای نمونه در شماره قبل این نشریه مراجعه کنید.

سوال: در حالیکه در ایران مشکل اقتصادی ریشه در اوضاع سیاسی دارد چگونه کارگر را فقط سراغ اقتصادیات می فرستید؟

فتاحی منتشر شده است که توجه شما را به آن جلب میکند. برای ما و فعالین کمونیست طبقه کارگر طبعاً هیچکدام از این جوابها جایی از ارباب ندارند. طبقه کارگر بنابه موقعیتش در تولید طبقه ای متشکل در جریان تولید است. برخلاف اقشار گوناگون خرده بورژوا که اساساً موجودیتشان بر فونکسیون غیرمتشکل تولیدی سوار است، طبقه کارگر در جریان شرکتش در تولید از طرف خود بورژوازی متشکل میشود. بدون کار مشترک و تقسیم کار معین میان بخشهای مختلف نمیتوان از تولید سرمایه داری سخن گفت. میدانم که تکرار این احکام اولیه بعضیها را کلافه میکند اما نقطه اول رجوع مارکس به طبقه کارگر از همینجا میاید. تولید بورژوازی طبقه کارگر را بعنوان طبقه و نه آحاد (برخلاف نوع تولید فودالی برای مثال) متشکل میکند. تولید برای بورژوازی همانقدر اجتماعی است که برای طبقه کارگر. هیچ چیز طبیعی تر از این نیست که کمونیسم بورژوازی این جایگاه واقعی و به واسطه آن امکان و وزن طبقه کارگر در تحولات سیاسی از این طریق را نادیده بگیرد. سیاست در ایران و همه جوامع بورژوازی بیشتر از هر قشر و طبقه ای به طبقه کارگر مربوط است. کل دستگاه سرکوب و تحمیل بورژوازی برای تأمین انقیاد طبقه کارگر است و چه چیز طبیعی تر از این است که کمونیسم بورژوازی این نقطه قدرت طبقه کارگر در امکانش در دخالت در تحولات سیاسی را نادیده بگیرد؟ طبقه کارگر این کمونیسم بورژوازی دربارہ این طبقه، طبقه کارگر را به سلاح خانه بورژوازی کشاندن است. تأکید ما بر اهمیت مبارزات اقتصادی، تأکیدی بر و توضیح امکان طبقه کارگر در متشکل شدنش و دخالتش در سیاست به نفع خود است. شرکت در پروسه تولید بورژوازی برای طبقه کارگر امری اجتماعی است، همین نگرش این طبقه به خود و خواسته هایش، به شادی به حقوق کودکان، به برابری زن و مرد، به آزادی و به اداره جامعه را شکل میدهد. اینها هم همه از جمله احکام خسته کننده و تکراری مارکس هستند! نقش طبقه کارگر در تولید و استثمار او رنگی متفاوت به خواسته های این طبقه در مقایسه با طبقات دیگر میدهد. در این باره هم ما بکرات صحبت کرده ایم. شرکت در تحولات سیاسی برای ما و فعالین کمونیست به معنی نمایندگی شدن همه اینها است. بدون تأمین این و یا کمک به ایجاد

سوال: شما تمام تمرکز طبقه کارگر و بویژه فعالین کمونیست را به اهمیت مبارزه اقتصادی جلب کرده اید. در حالیکه جامعه ایران یک جامعه بحرانی است و سیاست حرف اول را میزند، خط و نشان کشیدن شما برای کارگران کمک به خالی کردن میدان مبارزه سیاسی برای جنبش های دیگر و فرستادن کارگر دنبال نخود سیاه نیست؟

بهرام مدرسی: در اینکه در ایران سیاست حرف اول را میزند شکی نیست، جایگاه سرمایه و نقشش در تقسیم کار جهانی چنین رابطه ای را میان طبقه کارگر از یکطرف و دولت و سرمایه داران از طرف دیگر ایجاد کرده است. در این رابطه به کرات صحبت کرده ایم. سوالی که برای ما و همه فعالین کمونیست طبقه کارگر مطرح است این است که ابزارهای شرکت طبقه کارگر در سیاست چیست؟ شرکت طبقه کارگر در سیاست و دخالتش در جنگی که حول آن شکل میگیرد از چه کانالهایی و با چه ابزارهایی ممکن میشود؟ اینها سوالات اساسی هستند که به نظرم جواب اینکه چرا رژیم اسلامی هنوز سرکار است را هم میدهد. چپ بورژوازی تصورش از شرکت و یا دخالت طبقه کارگر در سیاست تنها حضور آحاد این طبقه در اعتراضات خیابانی است. همین را در جریان اعتراضات جنبش سبز دیدیم. این اگر برای چپ بورژوازی در کشورهای اروپایی برای مثال که در آن تشکلهای کارگری سنتی دارند، کشاندن این تشکلها زیر پرچم شعارها و اهداف بورژوازی احزاب پارلمانی است، برای چپ بورژوازی در ایران که با طبقه کارگر متشکلی روبرو نیست، دخالت این طبقه در سیاست صرفاً به افتادن دنبال جنبش های دیگران در خیابان خلاصه میشود. با هر تحرک جریانات بورژوازی فراخوان پشت فراخوان خطاب به طبقه کارگر منتشر می شود که کارگران در این جنبش شرکت کنید، اعتصاب کنید و تحصن کنید و به خیابان بیایید و گاه فراخوان کنترل کارخانه و مراکز تولیدی را هم میدهند. جواب به این سوال که ابزارهای دخالت طبقه کارگر در سیاست چه هستند از طرف بخش دیگری از چپ بورژوازی اما این است که سازمان یا حزب من نماینده طبقه کارگر است و از این طریق دخالت طبقه کارگر در سیاست تأمین میشود. حداکثر تلاشش هم در این رابطه ایجاد جمعیتی از طرفداران خود به نام طبقه کارگر است. در این رابطه در شماره قبل نوشته های با ارزشی از اسد گلچینی و محمد

محافل ضد تحزب به اندازه کافی کارگر را از سیاست و تحزب دور میکنند. شما هم به کمک شان آمده اید! این موضع در عین حال اکونومیسم را در درون جنبش کارگری تقویت میکند تا سوسیالیسم.

بهرام مدرسی: منظور از مشکل اقتصادی چیست؟ محدودیت امکان سرمایه گذاری؟ انحصارگری جناح احمدی نژاد؟ نقش سپاه در تولید؟ نوع، شکل و راه بهتر لغو یارانه ها؟ عدم پرداخت دستمزدها؟ عدم وجود بیمه بیکاری؟ سطح پایین دستمزدها؟ بیکاری؟ عدم برابری دستمزد زن و مرد؟ ممنوعیت تشکل های کارگری در مراکز تولیدی؟ همه این ها را میتوان بسته به اینکه کجا ایستاده اید بعنوان مشکل اقتصادی دید. جنبش سبز اساساً برای حل نوعی از این مشکلات اقتصادی بدینا آمد و طبعاً برای سیستم سیاسی مناسب با آن هم تظاهرات کرد. انسان بسته به اینکه مشکلات اقتصادی اش چیست به اوضاع سیاسی نگاه میکند. همین انتقادات به هر فعال کمونیست طبقه کارگر نشان میدهد که چقدر مارکس حق داشت. برای احراز اولیه ترین خواستهای طبقه کارگر ما محتاج نوعی از سیاست هستیم در حالیکه برای احراز خواسته های قشر به اصطلاح آقازاده ها هم محتاج نوع دیگری از سیاست! به این اعتبار نه خواست اقتصادی همه باهمی داریم و نه خواست سیاسی همه با همی و صد البته هیچ جنبش همه با همی هم موجود نیست. مشکلات اقتصادی طبقه کارگر تنها ریشه در موجودیت رژیم اسلامی ندارد. ریشه در حاکمیت سرمایه داری دارد. این هم از جمله احکام دیگر خسته کننده مارکس هستند. به این اعتبار تأکید بر مبارزات اقتصادی طبقه کارگر نه تنها دور کردن این طبقه از سیاست نیست، بلکه نشان دادن راه درست وارد شدن به دنیای سیاست است. تحولات اخیر در مصر باید به همه نشان بدهد که دخالت طبقه کارگر در سیاست آن جامعه و قدرتش در تشکلش در مراکز تولیدی است. همین میتواند ادامه انقلاب مردم در مصر را تضمین کند. در غیر اینصورت حکومت ارتش بعنوان پیروزی به مردم فروخته می شود و تلاش می شود مردم را برای تضمین تحرک سرمایه و شرایط مطلوب آن به خانه بفرستند. تحزب کمونیستی را هم باید ترجمه کرد. منظور از تحزب چیست؟ همانطور که قبلاً گفتیم یکی از جواب ها این است که من سازمان یا حزب کمونیستی هستم، طبقه کارگر را نمایندگی میکنم و تشکل طبقه کارگر در پیوستن آن به این حزب است. ادامه این نگرش تشکیل تشکل های طرفداران آن حزب مربوطه بنام طبقه کارگر است. در این رابطه باید به نکاتی اشاره کرد: طبقه کارگر ایران از سنت تشکلهای کارگری محروم بوده است. این یکی از داده های کار هر فعال کمونیستی در طبقه کارگر ایران

است. جنبش ما در این باره از زمان تاسیس حزب کمونیست ایران در سال ۶۱ بحث کرده است. در جریان تاسیس حزب کمونیست ایران یکی از انتقاداتی که از طرف چپ پوپولیست مطرح شد این بود که شما حزب کمونیست را بدون پیوند با طبقه کارگر تشکیل میدهید. این انتقاد را ما همان روز جواب دادیم. گفتیم که کمونیسم در ایران بر چه بستر و توازن قوایی کار میکند؟ گفتیم که ما حزب کمونیستی را برای تأمین این پیوند تشکیل میدهیم. گفتیم که تاسیس حزب کمونیست ایران اولین قدم ممکن برای کمک به تشکل طبقه کارگر و تأمین شرایط تحزب است. در این رابطه حتماً به مباحث آن دوره بخصوص از طرف منصور حکمت مراجعه کنید. لازم به توضیح است که آن جریانات پوپولیستی که در آن دوره ما را نقد کردند، خود از جمله سازمانهایی بودند که پیوند با طبقه کارگر را در ساختن سازمانهای هوادار خود در طبقه کارگر، جنبش زنان و غیره میفهمیدند. سازمانهایی چون پیکار، رزمندگان، چریکهای فدایی و غیره هر یک سازمانهای هوادار خود در جنبش کارگری را داشتند. تاسیس حزب کمونیست ایران خط پایانی بر همه این ها بود. خود حزب کمونیست ایران اما در جنگ با پوپولیسم زاده شد. تأکیدات این حزب و بخصوص رهبر آن منصور حکمت بر مارکسیسم ارتدکسی آن خط و نقد سیاسی روشن را برای تأمین این مهم ایجاد نکرد. شکست بلوک شرق و کل تحولات جهانی همراه آن و بن بست حزب کمونیست در تأمین این تحول در مبارزه طبقه کارگر منجر به تاسیس حزب کمونیست کارگری شد. در این رابطه به نوشته تفاوتهای ما و کل ادبیات آن دوره رجوع کنید. برای حزب کمونیست کارگری تحزب کمونیستی طبقه کارگر نمیتوانست چیزی جز گره خوردن دو واقعیت اجتماعی به هم نباشد. حزب کمونیست کارگری و جنبش اعتراضی کارگری. در این رابطه حتماً به بحث کمونیسم کارگری و گسست طبقاتی از منصور حکمت و تحزب کمونیستی طبقه کارگر از کورش مدرسی رجوع کنید. تلاش منصور حکمت و پس از او کورش مدرسی در انتگره کردن این دو واقعیت در یک جسم واحد متأسفانه در آن حزب شکست خورد. امروز تلاش حزب حکمتیست در این رابطه را باید در ادامه همان خط دید. مشکل به نظر من محافل ضد تحزب نیستند. مشکل آن تفکری است که ضرورت این گسست طبقاتی و یا انتگره شدن دو واقعیت حزب کمونیستی و اعتراضات طبقه کارگر را نمیفهمد و در بهترین حالت خود را نماینده سوسیالیسم و کمونیسم و مبارزات طبقه کارگر را خودبخودی و یا بقول سؤال کننده اکونومیستی و غیر سوسیالیستی میخواند. برای این تفکر حزب و سازمان مطبوعه اش نماینده سوسیالیسم است و مبارزات طبقه کارگر غیر سوسیالیستی و غیر کمونیستی. در حالی که واقعیت

کاملاً بر عکس است. هر مبارزه حتی کوچک طبقه کارگر نمیتواند سوسیالیستی نباشد. مبارزه برای اضافه دستمزد، برای مزد برابر در ازای کار برابر، برای بهبود شرایط زندگی و غیره بدلیل اینکه به تقابل با سرمایه و شرایط تحمیلی آن برمیخیزد در بنیادینترین شکل خود سوسیالیستی است. تلاش منصور حکمت و حزب حکمتیست برای چفت کردن این واقعیت به تحزب کمونیستی است.

سوال: رهنمود های شما برای دوری کارگر از جنبش اعتراضی توده ها در ایران در همین جهت خلع سلاح کارگر و دور کردنش از مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی نیست؟

بهرام مدرسی: نه نیست! آن جنبش سبزی که به آن نام جنبش اعتراضی توده ها داده شد جنبشی با اهداف روشن بود که هیچ ربطی به طبقه کارگر نداشت و خواهان سرنگونی جمهوری اسلامی هم نبود. قبلاً گفته که یک جنبش همگانی برای احراز چیزی در ایران وجود ندارد. آنچه که موجود است، طبقات مختلف با اهداف و آرمانهای مختلف هستند. نیرو یا احزابی که جنبش های طبقات دارا را بنام جنبش همگانی به طبقه کارگر میفروشدند، کارشان کشاندن طبقه کارگر به زیر پرچم های بورژوازی است. اینکه این واقعیات مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی را کند میکند را هم تنها در این بستر باید دید. جمهوری اسلامی باید سرنگون شود چون حکومتی دیکتاتوری و سرمایه داری است. فکر میکنید که چه تعداد از فعالین و سازماندهندگان آن جنبش توده ای با این حکم هستند؟ فکر میکنید که چه تعداد از فعالین و سازماندهندگان و ایدئولوگ های جنبش سبز با اینکه با رفتن جمهوری اسلامی باید کل دستگاه اقتصادی، سیاسی و نظامی آن هم خلع ید شود هستند؟ فکر میکنید که عکس العمل کروی و موسوی در خلع ید کردن از سرمایه چه باشد؟ نفع سرنگونی جمهوری اسلامی بیش از هرچیز برای طبقه کارگر است، سؤال اما این است که چرا تأکید بر تشکل طبقه کارگر در مراکز تولیدی و تلاش برای انتگره کردن تحزب کمونیستی و اعتراض طبقه کارگر در یک موجودیت واحد برای کسی به معنی تعدیل در خواست سرنگونی جمهوری اسلامی است؟ ما فراخوان داده ایم که در جنبش طبقات دیگر شرکت نکنید! به جای آن جنبش مستقل خود را بسازید و با پرچم و رهبری خود به میدان بیایید. این واقعیت دارد. حزب حکمتیست شاید تنها حزب سیاسی است که به روشنی این واقعیات را به فعالین طبقه کارگر گفته است. برای کسی که سرنگونی جمهوری اسلامی را با هر پرچم و هر شعار و هر رهبری به نفع طبقه کارگر میبیند طبعاً این به معنای تخفیف آن مبارزه خواهد بود، برای طبقه کارگر و کمونیسم آن سرنگونی جمهوری اسلامی معنای دیگری دارد. مشکل همین معانی متفاوت از سرنگونی جمهوری اسلامی است. فراخوان من به جوانان و مردمی که خواهان سرنگونی جمهوری اسلامی هستند، پیوستن به پرچم طبقه کارگر برای این سرنگونی است. این جواب این است که چرا این حکومت هنوز بعد از ۳۰ سال سرکار است را هم میدهد.

بحث کمونیسم کارگری و گسست طبقاتی

در جمع رادیو

منصور حکمت

در مورد کمونیسم کارگری تا بخواهید من حاضرم بحث کنم. اما نمیدانم سر بقیه را چقدر باید بدرد آورد. تضمینی نیست که این بحث، شما را تکان بدهد، شاید برای اینکه قبلاً تکانتان را خورده‌اید... برای خود من اینطور است که مبینم تا یک جایی در پروسه فعالیت سیاسی خودم و جریاناتی که با آنها بوده‌ام یک پیوستگی‌ای وجود دارد...

سؤال: یکی از سوالاتی که در مدرسه حزبی شده بود این بود که ربط کمونیسم کارگری با مارکسیسم انقلابی چیست؟ آیا این یک اسم دیگری است برای مارکسیسم انقلابی است؟ گفته میشود مارکسیسم انقلابی بیان نظری این جریان است و کمونیسم کارگری بیان پایه اجتماعی و جایگاهش در جامعه است. اینها را بعضی میگفتند و خود من هم با آن موافق نبودم. اما به هر حال بیشتر چنین تبیینی از مسأله میشد.

من داشتم میگفتم که تا یک جایی یک پیوستگی مبینم، و از آنجا به بعد مبینم که این پیوستگی کمتر است و اختلافات بیشتر است از پیوستگی قبلی. تا موقع تشکیل حزب را که نگاه کنید مبینید که یک انتقادی جلو آمده که اگر به تاریخ آن دوره ایران نگاه کنید این انتقاد هنوز در صفحه معینی است. این صفحه صفحه شرح احوال و تحولات و دگرگونیهای اپوزیسیون چپ ایران است. به نظرم آخرین روزی هم که حزب کمونیست تشکیل میشود نقطه‌ای در تحولات چپ ایران است. چیزی که توجه ما را به تدریج جلب میکند و خلق‌الساعه هم نیست این است که تحولات چپ ایران به جای خودش محفوظ، که تحولاتی است عقیدتی، سبک کاری، سیاسی، دیدگاهی و غیره، اما طبقه کارگر در این پروسه چه مرحله‌ای را طی کرده و یا دارد چکار میکند؟

راستش، برای خودم مسأله اینطور مطرح شد که، باشد من کمونیست خوبی باشم و سرم را بگذارم زمین و بمیرم، بعد از این مدت سال کمونیست خوبی هم باشم، در تمام مدت از آرمانهای سوسیالیستی هم دفاع کرده باشم و هیچ وقت هم حاضر نشده باشم بگویند بالای چشم فلان تز و تنوری مارکسیستی ابرو است و قلم به دست گرفته باشم، بحث کرده باشم و به هیچ رویونیسمی رضایت نداده باشم... آیا وقتی که مردم، مینویسند یکی از فعالین جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر امروز مُرد؟! قبول نمیکردم که اینطوری میشود.

اصلاً بند اول مانیفست با "پرولترها و بورژواها" شروع میشود.

اگر دینامیسم پیشبرنده تاریخ، مبارزه طبقات است حضور من و حضور تو در این مبارزه طبقاتی کجا محسوس شده است؟ راستش این مرا تکان میدهد. من نمیخواهم یک فعال حزب سیاسی از دنیا بروم که در همان حال یک مورخ میتواند بیاید و تاریخ متفاوتی برای جنبش کارگری بنویسد. هر چقدر در تاریخ حزب سیاسی خودت دخیل بوده‌ای و نقش داشته‌ای و بار به دوش گرفته‌ای و فعالیت کرده‌ای، از زاویه آن طبقه که به دنیا نگاه میکنی نمیشود اصلاً اسمت را آورد. برایش مطرح نبوده‌ای! من میگویم تاریخ سوسیالیستی طبقه کارگر بالاخره کجا دارد رقم زده میشود؟

در این پروسه یک چیزهایی دستگیر آدم میشود. من بحث این است که تاریخ سوسیالیستی کارگر هم به احزاب کمونیست منجر شده و باید منجر بشود. ولی من در آن تاریخ که پا به صحنه نگذاشته‌ام. من در تاریخ احزاب سیاسی چپ پا به صحنه گذاشته‌ام، بعنوان یک فرد، تو به عنوان یک فرد. این چطور میتواند به آن تاریخ تبدیل شود؟ من و تو چطور میتوانیم شروع کنیم به شریک شدن در دینامیسم تکامل واقعی جامعه، که به نظر من تاریخ مبارزه طبقات است؟ تاریخ واقعی جامعه و نحوه زندگی بشر را مبارزه طبقات تعیین میکند. من نمیتوانم به خودم بگویم که چون سوسیالیسم و چون سوسیالیسم ایدئولوژی پرولتاریا است بنابراین من جزئی از جنبش پرولتری هستم و با این خیال راحت، بگیرم شب بخوابم. راستش من نتوانسته‌ام. جنبش سوسیالیستی کارگر معنیش روی خودش است، جنبش سوسیالیستی کارگر است نه جنبش سوسیالیستی هر کسی که در مورد کارگران حرف میزند یا جنبش سوسیالیستی احزابی که میتوانند سراغ کارگران بروند و عده‌های کارگری بدهند - جنبش سوسیالیستی خود کارگرها.

بگذارید اینطور بگویم: من و تو از سال ۵۷ تا ۶۳ فعال کدام اعتراض واقعی کارگری بوده‌ایم؟ داشتند فقیر میشدند، داشتند میبردندشان جنگ، داشتند به کشتنشان میدادند، دوباره مالاریا میگرفتند، دوباره بعد از یک دوره ای جذام میگرفتند... ما در کجای این مبارزه بوده‌ایم؟! میتوانیم نشان دهیم که در یک مقیاس وسیع تاریخی ایده‌ها اول باید شکل بگیرند، احزابی بوجود بیایند و پایه‌های اجتماعی پیدا کنند و غیره. این مقدمات به اصطلاح فراهم شدن شرکت در مبارزه طبقاتی است. ولی خود شرکت در مبارزه طبقاتی چی؟ هیچوقت بعنوان یک کمونیست که طبقه کارگر را جلو چشمانت سر میزنند، وسوسه نشده‌ای بخودت نگفته‌ای که بجای این کار، بروم در اعتصاب شرکت کنم؟ بجای این کار، با چند نفر کارگر صحبت کنم و بگویم این وضعیت را نپذیرید... چرا من اول باید بیایم مجموعه چپ

مارکسیسم انقلابی یک تحول ایدئولوژیک در تفکر آدم بیار می‌آورد ولی بحث کمونیسم کارگری یک نگرش متفاوتی به تاریخ زنده و نقش خودت در تاریخ معاصر خودت ایجاد میکند. بعنوان ادامه رادیکالیزه شدن چپ ایران قطعاً کسی منکرش نیست، بعنوان رفتش روی خط مارکسیسم واقعی کسی منکر آن پروسه نیست. ولی آیا در همان شرایط میشد نشان داد که در نتیجه این فعل و انفعالات، فعالیت سوسیالیستی طبقه کارگر هم با این تحولات دستخوش تغییر میشود؟ این که ظرفیت‌هایی بوجود می‌آیند که بعداً در خدمت او قرار میگیرند را کسی نمیتواند منکر شود، ولی همان پروسه پروسه‌ای است در تاریخ جنبش کارگری ایران؟

بنا به تعریف به اصطلاح "تاریخ مختصری"، اینطور است که کمونیسم از اول کارگری است، کارگر کمونیست است، سوسیالیستها همانهایی هستند که به خودشان سوسیالیست میگویند، جنبش سوسیالیستی جنبش احزاب سوسیالیستی است و به این معنی اسم ما را هم در تاریخ جنبش سوسیالیستی مینویسند. ولی وقتی به مارکس و انگلس و تفکر خودت راجع به مبارزه طبقاتی رجوع میکنی، و وقتی این جمله به یادت می‌آید که "تاریخ جوامع تا کنونی تاریخ مبارزه طبقات است"، میبرسی که در تاریخ مبارزه این طبقات چه تفاوتی حاصل شد؟ در تاریخ مبارزه افکار سیاسی میفهم چه تفاوتی بوجود آمد، تأثیرش را در تاریخ تکامل احزاب سیاسی هم میفهم، اما در تاریخ مبارزه طبقاتی چه؟

چپ ایران، معمولاً سوسیالیسم را برای احزاب گذاشته و به جنبش کارگری همانطور که میدانید گفته "خودبخودی". جنبش کارگری، جنبش سوسیالیستی؛ اینها باید به هم پیوند بخورند. جنبش سوسیالیستی هم جنبش احزاب سوسیالیستی است. وقتی به مارکس رجوع میکنید مبینید که اینطور نیست. برای آنها کمونیسم از همان اول اعتراض طبقه است حتی اگر عقاید کمونیستی‌ای که مطرح میکند گنگ است. یعنی وقتی می‌آید از جنبش سوسیالیستی آلمان حرف میزند از همان اعتراضات کارگری آن شروع میکند. نماینده تاریخ کسانی را که مدینه‌های فاضله سوسیالیستی را مطرح کرده‌اند، تاریخ سوسیالیسم جایی بشمارد. آنجایی که آنها را بشمارد، میگوید سوسیالیسم تخیلی؛ توضیح تاریخ کمونیسم علمی و سوسیالیسم علمی را با تاریخ اعتراض کارگری شروع میکند.

غیر کارگری یک جامعه را به حقانیت ایدولوگ کارگران مجاب کنم که بعد رضایت بدهند که دسته جمعی سراغ کارگران برویم و به صحنه بکشانیم؟! من چرا باید این کار را بکنم؟ الان برای اینکه چرا باید این کار را بکنم جواب دارم. میخواهم بگویم که این سؤال وقتی مطرح بشود جوابش تکان دهنده است. اگر مطرح نشود و اگر با تاریخ سیاسی احزاب چپ خوش باشیم، پنجاه حزب سیاسی چپ دیگر هم در ایران درست کنیم که هنوز یک دانه شان اعتراض کارگری را نمایندگی نمیکند، در اعتراض کارگری دخیل نیست، کارگر نمیخواهد و نمیتواند اعتراضش را از طریق این حزب بیان کند و یک نسل کارگر به دنیا میآید و زجر میکشد و میمیرد و این سیستم هنوز سر جای خودش مانده و به رشد خود ادامه میدهد، این دیگر به نظر من کافی نیست و این جوابی نیست که من لاقبل میخواستم از مارکسیسم بگیرم. نگاه میکنم مبینم واقعیت اینطور است. برای دوره مارکس و انگلس اینطور نبود. مثال زدم، انگلس میگوید: اگر من یک هفته ده روز اینجا کار کنم کارگران این ده کمونیسم را شکل اعتراض خود قرار میدهند. چطور است که برای ما این کار حزب میخواهد، سبک کار میخواهد، برنامه میخواهد، یک چیزهای عجیب و غریبی میخواهد! انگلس در وستفالی سال ۱۸۴۸ که ده روز در کارخانه‌ای که کارگرانش - خیاطی میکنند، آرد درست میکنند، نمیدانم با تکنیک آن زمان چکار دیگری میکنند - میتواند کاری کند که آنها کمونیسم را شکل اعتراض خود قرار بدهند. من هم هشت سال است اینجا جان میکنم نمیتوانم کمونیسم را شکل اعتراض یک نفر قرار دهم. پس بحث، چیز دیگری است! سوای فرمولاسیون تئوریک که از مارکسیسم بعنوان یک تئوری بدست میدهید اما واقعیت این است که هر زمان کارگر تکان میخورد یعنی علیه سرمایه‌داری تکان میخورد. محال است که به نفع سرمایه‌داری تکان بخورد حتما علیه سرمایه‌داری واقعا موجود و داده زمان خودش تکان میخورد. ممکن است که حرکتش، منطق و تجسمی که از آن دارد بالأخره او را به سرمایه‌داری نوع دیگری برساند. باشد آن که هنوز بوجود نیامده است. یک سرمایه‌داری در یک شکل معینی در ۱۸۴۸ هست که کارگر وقتی به آن اعتراض میکند یعنی دارد به آن اعتراض میکند.

بنابراین جنبش سوسیالیستی کارگران جنبش اعتراضی آنهاست از موضع عینی و اجتماعی‌شان. جنبش اعتراضی کسانی است که بمناسبت اینکه نیروی کارشان را میفرورسند درد دارند و علیه سرمایه‌داری اعتراض میکنند. وقتی اسم کمونیسم را روی آن میگذارند - یعنی آن مجموعه سیستم فکری‌ای که ما میگوییم و آن مطالبه نهایی و پایه‌ای که ما در برابر سرمایه‌داری میگذاریم - کارگران آن در دستگاه

مبارزاتی خود میگذارند و این به یکی از هدفهای خود آن مبارزه تبدیل میشود. ممکن است الان حقوقش را بالا ببرد ولی بعنوان یک جریان کمونیستی در جامعه سعی میکند که الان حقوقش را بالا ببرد.

بالأخره کارگران ایران چه وقت کمونیسم را به ظرف مبارزه اعتراضی خود تبدیل میکنند؟ تا کی به عنوان سندیکالیست اعتراض میکنند، به عنوان شورای اسلامی اعتراض میکنند، به عنوان زنده باد شاه اعتراض میکنند، به عنوان همه چیز اعتراض میکنند بجز به عنوان کمونیسم؟! بالأخره من و تو میخواهیم در این دنیا به چه برسیم؟ جوابش این بود که در یک دوره طولانی جز این شده: بعد از تجربه شوروی، بعد از آمدن مرکز ثقل سوسیالیسم جهان سوم و تبدیل شدن آن به تئوری به زور گرفتن قدرت برای استقلال، به زور گرفتن قدرت برای اصلاحات اولیه‌ای در جوامع عقب‌مانده، برای تبدیل کردن آنها به جوامع متمدن مارکسیسم بکار رفته، تئوری افشار مترقی جوامع عقب‌مانده است یا در روسیه، مارکسیسم تئوری ساختن یک جامعه و رساندن آن به سطح تکنیکی غرب است. بعد از یک دوره که سوسیالیسم از دست کارگر ول شد و پرچم کارهای دیگری در تاریخ اجتماعی شد و لاجرم مبارزه طبقاتی رها شد و از سوسیالیسم بعنوان شکل اعتراضی خود محروم شد و به دست سندیکالیسم و غیره افتاد، الان به نظر من دوره‌ای است که مبارزه طبقاتی دارد به سطحی میرسد که کارگر بتواند ابزار خودش، ایدئولوژی خودش را از بورژوازی پس بگیرد و میتواند پس بگیرد. سوسیالیسم میتواند بار دیگر ظرف اعتراض کارگر باشد چون الان بعنوان ظرف اعتراض ملی، بعنوان ظرف اعتراض نژادی، بعنوان ظرف اعتراض استقلال‌طلبانه، بعنوان ظرف اعتراض اصلاحات‌طلبانه و غیره به ته رسیده است. سوسیالیسم‌هایی که به این عنوان به کار رفته‌اند به ته رسیده‌اند. در چین دارند آن را کنار میگذارند. عملا میگویند که با این کار پیش نمیرود. در روسیه هم به یک شکل دیگر دارند کنارش میگذارند یا یک معنی دیگری به آن میدهند. خیلی‌ها از آن دست میکشند و خیلی‌ها هم ضد کمونیست شده‌اند. از همان کسانی که دو سه دهه پیش افتخار میکردند که کمونیست هستند امروز افتخار میکند که ضد کمونیست است. یعنی دارد ول میکند و بالأخره سلاحی که کارگر دست گرفته بود و آنها به صورت کجی و برای اهداف طبقات دیگری بکار برده بودند، خود کارگر میخواهد بدست بگیرد. این یعنی اینکه سوسیالیسم واقعا موجود را در صحنه مبارزه طبقاتی در این پنجاه شصت سال در دست کارگر ندیده‌ام بلکه در دست مخالف کارگر دیده‌ام. ولی به عنوان یک حزب، واقعیت این است که از این طرف پا نگرفته‌ام، از آن طرف پا نگرفته‌ام.

وقتی من و شما بعنوان آدمهای ناراضی "ناراحت" (به قول معلمهای مدرسه) شروع به اعتراض کردیم، دردمان چه بود؟! اگر نگاه کنی درد یک بخشان ممکن است دست بر قضا درد کارگری باشد که چرا برابری نیست... درد خیلی‌ها آنطور بوده حالا یا از سر فکر محض آمده باشیم و یا از سر زندگی کارگری‌مان آمده باشیم کسانی که از آنجا آمده‌اند، ولی درد چپی که ایدئولوژی‌اش را میگذاشت، سیاست تعیین میکرد و مارکسیسم را برای من و تو از قبل معنی کرده بود در ایران استقلال بود. تئوری "سگ زنجیری" وجود داشت. "ما چرا فقیریم و آمریکا چرا پولدار است"، "چرا ما نمیتوانیم حتی یک سوزن بسازیم"، "آخر ذوب‌آهن کی بالأخره به این مملکت میآید؟" اینها چیزهایی است که من بعنوان عقاید ناراضیان دوره خودم با آنها بزرگ شده‌ام و به خودشان سوسیالیست گفته‌اند. تاریخ حزب توده و چریک فدایی را بخوانید تا ببینید به چه گفته‌اند سوسیالیسم! حزب دمکرات الان دارد به چه میگوید سوسیالیسم؟ "پیکار" که از آسمان نازل نشد، بلکه جناح چپ همان سوسیالیسم است که بخشی از خود آنها بعنوان انسانهای معین جریانی مذهبی‌اند، استقلال ملی و هویت مذهبی مسأله آنها است که میخواهند با این سلاح در مقابل امپریالیسم آمریکا بایستند. الان معلوم نیست که امپریالیسم را به چه معنی کرده باشند. اینها شده‌اند سوسیالیست و رادیکالیزه شده‌اند - نقد کردند که رادیکالیزه شدند، این واضح است.

بالأخره آخرین حد سوسیالیسم غیر پرولتری ایران به سازمان پیکار و رزمندگان میرسد که دیگر بهترین‌هایش هستند. سازمانی که در آن کارگر غایب است و مطالبات کارگری کم‌رنگ است و معلوم نیست امر اینها استقلال ایران و خلع ید از استبداد و مبارزه با امپریالیسم است یا مطالبه کارگر و سوسیالیسم و لغو کار مزدی و برقراری جهان آزادی که انسانها در آن فارغ از هر قید و بند ستمگرانه بتوانند با هم زندگی کنند! کدام یک از اینها است؟ روزنامه‌هایشان را بخوانید!

ما دیگر از این گردونه بیرون افتادیم... وقتی که زیر همان مسأله ملی زدیم. وقتی ما گفتیم "بورژوازی ملی نه" معنیش برای آن موقع یک تاکتیک بود که نرو دنبال بازرگان، نرو دنبال لیبرالها، آن موقع ما خودمان هم به این معنی از آن استفاده میکردیم. ولی در مقیاس تاریخی اتفاقی که افتاد این بود که از ته آن سوسیالیسم حزبی غیر پرولتری جریاناتی پیدا شدند که بالأخره یا به درد خودشان یا به فکر خودشان یا با رجوع خودشان به تئوری‌ها یا با حسن نیت تاریخی خودشان فهمیدند که دیگر نمیتوانند اگر سوسیالیست باشند در عین حال ادامه این سیر حزبی در جامعه باشند. باید حزب یک چیز دیگری باشند.

مبارزه ضد رژیم را مسخره کردیم، رسیدن به یک اقتصاد ملی که گویا در آن رفاه انسانها بدست

می‌آید را مسخره کردیم، نابودی بیکاری و فقر و مشقت را در یک سیستم غیر وابسته مسخره کردیم. گفتیم که این دردها از سرمایه‌داری ناشی شده‌اند، از استقلال و عدم استقلال اقتصادی ایران ناشی نشده، با این کار خودمان را در یک قدمی کارگر گذاشتیم، بحث من این است. ولی هنوز با تشکیل حزب هم باز در یک قدمی کارگر هستم! آخر مسأله چیست؟! چرا من هر قدر هم رادیکال می‌شوم، زجر کارگر پدیده‌ای است که من باید راجع به آن اظهار نظر کنم نه اینکه به تن خودم حس کنم؟! چقدر؟! چرا در همان جایی که استعمار هست و زجر هست حضور ندارم؟ به عنوان یک حزب سیاسی می‌گویم، نه به عنوان یک فرد. من و تو می‌توانیم ول کنیم، خیلی‌ها ول میکنند می‌روند این کار را میکنند. قاطی کارگران میشوند سعی میکنند سندیکا درست کنند. ولی به عنوان آدمهایی که معتقدند که کارگر بالآخره با حزبش پیروز میشود، بالآخره برای حزب تو چرا هنوز کارگر و دردش و راه حلش عنصر خارجی است؟! چرا "تنوری پیوند" داریم؟! "سوسیالیسم علمی باید برود یک جایی به جنبش‌گرایی پیوند بخورد"؟! من می‌گویم اگر آن سوسیالیسم پیوند نخورده که اصلا علمی هم نیست. چون اساس بحث مارکس این بود که سوسیالیسم از وقتی علمی میشود که جنبش یک طبقه معین میشود. اگر نیست در نتیجه علمی هم نیست. این تنوری‌ها وجود داشته که ما با آنها کلنجار میرفته‌ایم که چکارش کنیم؟ چگونه از سر خودمان بازش کنیم؟ بالآخره بعد از تشکیل حزب نگاه میکنید که باز حزب رادیکال، خیلی خوب، خیلی سر خط و خیلی مارکسیست اپوزیسیون روشنفکری ایرانی هستیم. آدم یک جایی می‌گوید باباجان شاید من دیگر باید بروم. تا کی آخر این همه، این جماعت باید این پروسه را طی کنند که به آنجا برسیم؟ خوب چرا؟ مگر کارگر را یک جایی قفل کرده‌اند؟ می‌روم قاطی‌اش می‌شوم.

چیزی که برای من یکی، بین این بحث با بحثهای قبلی فرق می‌گذارد این است که در دوره بحثهای مارکسیسم انقلابی تمام سعی‌مان این بود که مارکسیست‌های بهتری باشیم و به اعتبار مارکسیست بهتری بودن قطعاً کارگری باشیم. چون مارکسیسم در مورد کارگران و حکومت کارگری است. من می‌گویم یک جایی هم میرسد که آدم می‌گوید که من می‌خواهم در مبارزه تاریخی عصر خودم یعنی در مبارزه طبقاتی به نفع طبقه شرکت کنم. نمی‌خواهم هم‌اشار راجع به آن حرف بزنم. نمی‌خواهم در دسترس باشم، می‌خواهم خودش باشم. نگاه میکنی میبینی مانع چیست. آن وقت دیگر مانع نه "پیکار" است و نه "رزمندگان" و نه شوروی. مانع همان جریان خودت است که ساخته‌ای و می‌گویی بیا برو بین کارگران تبلیغ کن بجای آن سرش را می‌خورد. می‌گویی بیا برو سازمانش بده میبینی فکر میکند که باید فرقه خودش را در میان آنها درست کند و کارگران را به هفتاد و دو فرقه تقسیم کند و یکی از آنها هم خودش باشد، می‌گویی بیا برو حقیقت را به طبقات بگو میبینی یک چیزهایی می‌گوید که مَخ کارگر سوت میکشد و از سوسیالیسم هم بیزار میشود... به این ترتیب میرسی به انتهای خطی که فقط با خلوص ایدئولوژیک میشود به آن رسید. آنجا ایستگاه آخر خط است. باید پیاده بشوی بروی اتوبوس دیگری سوار بشوی، که آنهم می‌گویم کمونیسم کارگری است.

به جایی میرسد که اصلا بحث این میشود که یا به مثابه کارگر در این جامعه اعتراض میکنیم یا هر چقدر هم اعتراض کنیم هیچ کس از آن خیری نمیبیند و ما هم خیری نمیبینیم. بالآخره من می‌خواهم در جامعه‌ای زندگی کنم و دلم می‌خواهد تو و اعقاب تو هم در جامعه‌ای زندگی کنید که در آن آدمهای آزاد بدون هیچ جلوه‌ای از ستمگری با هم زندگی کنند. دلم نمی‌خواهد بشر زجر بکشد. راهش هم این است که کارگر حکومت را در دست بگیرد. پس باید کاری کنم که کارگر حکومت را در دست بگیرد. سؤال این است که آیا آن چیزی که ساخته‌ایم به درد این پروسه بخورد؟! جواب من مثبت است و تمام آن چیزی که من را تکان میدهد و خوشبینم میکنند این است که میتوانم جواب مثبت بدهم و بگویم که این را ساخته‌ایم و این را میتوانیم در اختیار عموم قرار بدهیم. به شرطی که از آن سر به سراغش برویم. یعنی تا یک جایی حزبی هستی و به کارگران فکر میکنی. من می‌گویم که یک جایی میشود که موظفی کارگری باشی که به حزب کمونیست فکر میکنی... می‌گویی بابا جان بیایید این [حزب] را در اختیار کارگر بگذارید، دره‌ایش را باز کنید. این چه جور مبارزه مسلحانه‌ای است که من نمیتوانم در آن شرکت کنم؟ این چه نوع مبارزه تشکیلاتی است که من نمیتوانم در آن شرکت کنم؟! این چه جور تبلیغ حقایقی است که من نمیتوانم در آن شرکت کنم؟! آخر این چه نوع حزبی است که قرار شده همه چیزش کارگری باشد ولی نامناسبترین آدم برای فعالیت در آن کارگر است؟! کافی است تا شما فارغ التحصیل‌ها روارد باشی تا بهترین آدم برای عضویت در کمیته مرکزی باشی ولی اگر کارگر باشی نمیتوانی اصلا عضو حوزه‌اش بشوی! درها را باز کنید. درهای این حزبی را

که تا این درجه به ما نزدیک شده است را به روی ما باز کنید! به نظر من کمونیسم کارگری پرچم این تعرض به حزب کمونیست است.

بگذار حزب کمونیست یا تا آنجا که چپ سنتی در این حزب هست مقاومت کند، بالآخره باید دره‌ایش را باز کنی و کارگر را به حزب بیاوری. من می‌گویم باید کارگر را عضو کنی. می‌گویند عضو باید تنوریک باشد من می‌گویم عضو کنید! شش ماه دیگر باز می‌رویم در جلسه‌ای، سمیناری می‌گویم باز بحث میکنیم که عضویت را باید برای کارگر ساده کنیم. اینجا یک رفیقی در بحث قبلی گفت "آخر تا کی ما باید این را بگوییم که باید کارگری بشویم" من می‌گویم تا هر وقت که بشویم، بالآخره باید فشار را گذاشت. ضرر که نکرده‌ایم. اگر کسی حرف حساب به گوش نرود باید با فشار سیاسی درهای حزب را به روی دیگران باز کرد. این واقعیت وجود دارد که حزب کمونیست ایران در تلاقی دو دوره است. پایان دوره رادیکالیزاسیون احزاب چپ، نه فقط در ایران بلکه در جهان. به نظر من الان اینطور نیست که بشود حزب کمونیست پدر و مادر دار دیگری ولی از یک منفعت ملی و استقلال‌طلبانه ایجاد کرد. حزب کمونیست ویتنام دیگر نمیشود درست کرد و بیست سال - به اسم حزب کمونیست - با آمریکا جنگید. الان دیگر دور استقلال‌طلبی در جهان به دست حتی مرتجعین افتاده است. یعنی وقتی که می‌خواهد کشور جدیدش را بسازد، خودش به اندازه کسی که می‌خواهد کشورش را از دستش بگیرد، مرتجع است. امپریالیستها و ضد امپریالیستها به یک اندازه مرتجعند. افغانستان این را خوب نشان میدهد. واقعیت امروزی، شرایطی را بوجود می‌آورد که به حال استفاده از سوسیالیسم برای منافع دیگری مفید نیست. خیلی مفید نیست. کارش را کرده، استفاده‌اش را به بورژوازی رسانده و الان دیگر دارند دورش میاندازند. حتی جنبش حزبی در تمام دنیا بمثابه جنبش کمونیستی دارد پایه‌اش را از دست میدهد، رأی از دست میدهد و در انتخابات‌ها به جایی نمیرسد حتی وقتی در پرتغال انقلاب میکند، در انتخابات بعدی که این انقلابش را رهبری کرده، یکی دیگر را سر کار می‌گذارند. هفتاد سال هم منتظر بوده‌اند که اینها سر کار بیاید. در اسپانیا هم همینطور. اژیتاتورهای انقلاب فرانسه دوباره "خوان کارلوس" را سر کار می‌آورند. حزب دمکرات مسیحی اسپانیا هم

سر کار است و کمونیست هم دستش به جایی بند نمیشود. دیگر آن اهداف بینابینی، بورژوایی و اهداف رفرمیستی را با این نوع سوسیالیسمها نمیشود به جایی رساند. بهتر است حتی یک جاهایی دورش بباندانند؛ سبزه‌ها باشند و همان اهداف قدیمی درست است که احتمالاً سوسیال دموکراسی آلمان گذاشته بود و الآن به خودش سبز میگوید. سبز راحت‌تر است، هر کسی میتواند وارد شود.

در این شرایط کسی که منطق قانونمندی تاریخ معاصر خودش را تشخیص ندهد، هیچ خدمتی به آن تاریخ نمیتواند بکند. قانونمندی تاریخ معاصر ما این است: کارگر دارد جلو میآید و دارد پرچم سوسیالیسم را بر میدارد و اعتراضات جدید کارگری در دنیا دارد پا میگیرد و یک بار دیگر سوسیالیسم دارد به پرچم کارگران تبدیل شود و ما باید عنصر فعال این پروسه باشیم. شصتاد تا حزب هم درست کنند که از حزب بغل دستی ایرانی بزرگتر باشد من را راضی نمیکند. بگویند اعضای ما صد و پنجاه برابر راه کارگر است، باشد! از این بزرگترش هم در تاریخ بوده که به جایی نرسیده است. خاصیت حزب کمونیست ایران این است که کلیدی را تقریباً در دست دارد که دری را به روی یک دوره جدید در جهان باز کند. اغراق هم نمیکنم، به خودم هم نمیخواهم روحیه بدهم. هندوانه هم زیر بغل کسی نمیخواهم بگذارم. خودم هم با این چیزها تهییج نمیشوم.

این واقعیت است و اگر واقعیت یک جایی بزرگ است، بزرگیش را هم باید گفت. کمونیست ایرانی واقعاً در مقطعی قرار گرفته است که در آن پرونده دوره‌ای را که از پنجاه و سه نفر شروع میشود تا حزب توده و آخرش هم چریک فدایی و پیکار را ببندد و یک کمونیسم کارگری در ایران بنیاد بگذارد که هر وقت آن را میزنند کارگر را زده باشند و هر وقت رشد میکنند کارگران رشد کرده باشند. نشود که جز این حالت وجود داشته باشد!

در بحث قبلی گفتیم که بحث به جایی رسیده که بالأخره کارگران جلوی این وضعیت قرار گرفته‌اند که تا چهار سال آینده چند ده رهبر کمونیست و حزبی خودشان را پرورش بدهند و دارند بدست می‌آورند. ما آدمهای زیادی را و حزب کمونیست را به اینجا نزدیک کرده‌ایم. کارگران به جایی رسیده‌اند که برای اولین بار برای یک دوره طولانی با اسلحه خودشان به

جنگ بورژوازی رفته و زده است. قبل از اینکه اصلاً طرف صدایش در بیاید، گفته است که من تو را در کردستان میزنم. اسلحه‌اش را بدست گرفته، به اسم کارگر به جنگ رفته و به اسم کارگر هم در جنگ پیروز پیروز شده. این بنظر من خیلی مهم است. این از دستاوردهای این دوره است. وگرنه دوره قبل تا جبهه ملی لرز میگرد سوسیالیست ایرانی تب میکرد. همه بحثشان این بود که چرا ما به درجات کمی از دکتور مصدق حمایت کرده‌ایم. تمام بدبختی ما از آنجا ناشی میشود که ما کم از دکتور مصدق حمایت کردیم! جرأت نمیکرده سیاستی مستقل از بورژوازی لیبرال اتخاذ کند. جرأت نمیکرده سیاستی مستقل از خرده‌بورژوازی ضدامپریالیست فاسد ایران اتخاذ کند.

در این دوره است که نه فقط جرأت میکند حزبی که هنوز معتبر است را میزند، چون حزب بورژوازی است و میگوید اگر دست به روی من بلند کند من میزنم. آن دوره‌ای سوسیالیست‌ها سرشان را پایین بباندانند و در جامعه بدهکار ناسیونالیسم باشند، گذشته است. میگوید الآن کارگر به صحنه میآید و ما تو را میزنیم و حساب کار خودت را بکن. میخواهی با من راه بیایی، من هم با تو راه می‌آیم. این حرف بنظر من معنی دارد و نمودارهایی از وضعیت مبارزه طبقاتی در عصر ما است. چیزی که من را تکان میدهد این است که فرصت پیدا کرده‌ام که در این دوره حضور داشته باشم، بتوانم در این پروسه باشم. و گرنه هیچ علاقه‌ای ندارم که یکی از پنجاه و سه نفر بودم و الآن مرده بودم. چه شد آخر؟ چه بود آن اتفاق؟! چکار کردند؟! چه خشتی روی چه خشتی رفت؟! بالأخره من میخواهم بدانم که کدام بچه کارگر در نتیجه فعالیت آن عده آدم زیاد، یک کلاس بیشتر به تحصیلاتش اضافه شد، یک واکسن بیشتر بهش زدند؟! کدام؟ حالا جامعه کارگری و حکومت کارگری خیر سرشان!

در نتیجه فعالیت تمام سوسیالیسم ایرانی تا کنونی کدام لقمه غذای اضافی در سفره کارگران پیدا شده است؟ ما الآن به جایی رسیده‌ایم که میتوانیم خیلی دستاوردها داشته باشیم و این اهمیت ما است، نه خلوص ایدئولوژیک ما که میتواند امر شخصی من باشد و در چهارچوب آزادی مذهب بیفتد. خیلی سالیهاست که ما تئوری ارزش را خیلی خوب فهمیده‌ایم و خیلی دقیق میدانیم که جنگ ایران و عراق از کجا ناشی میشود و روابط

امپریالیستی چیست، اما اینها هنوز برای من و تو نباید امتیازی باشد. شما میپرسید که تفاوت قضیه این است که باید کارگر را ببآوریم؟ من میگویم شاید بطور مادی که نگاه کنید من خیلی کارهای متفاوتی حتی با آن چیزی که قبلاً بود نتوانم نشان دهم - به نظر خودم توانسته‌ام و نشان هم داده‌ام، در سیاست سازماندهی ما، در بحث آژیتاتور، در احیای سازمان کمونیستی بعد از شدیدترین ضربات پلیسی که فکر نمیکنم ایدئولوژی راه کارگر توانایی ساختن آن را داشت، در بار آوردن یک عده کمونیست این دوره‌ای که هر یک نفر از آنها الآن اگر دکتور ارانی را جلوی زنده کنی او را میشوید و کنار میگذارد - در اینها ما چیزهایی را به دست آورده‌ایم ولی هنوز کافی نیست. به نظر من این نگرش اجازه میدهد که ما یک دوره جدیدی را شروع کنیم نه اینکه یک مسابقه را با پیروزی به سرانجام برسانیم. یک مسابقه جدید را آغاز کنیم.

من اصلاً نمیخواهم از کمونیسم کارگری یک لغت ساخته شود. اگر کمونیستها واقعا همان که سنتاً بودند میبودند، یعنی اگر در اعتراض کارگری و سوسیالیستی در جامعه میبودند اصلاً این لغت توتولوژی و دوباره‌گویی بود. کمونیسم یعنی کارگری، کارگری یعنی کمونیسم. ولی چون نیست، این لغت برای من معنی دارد. من میگویم به سوسیالیستی که کتاب مارکس را از بر کرده هیچ نزدیکی حس نمیکنم اما با کارگری که در اعتصاب میگوید بچه‌ام گرسنه است نزدیکی حس میکنم. میگویید توده‌ای است، باشد! من نزدیکی احساس میکنم. بالأخره یک چیزی حس میکنم. ولی با آن کسی که درباره "چه باید کرد؟" میتواند پنجاه و سه تا سخنرانی بکند ولی امرش این است که ایران مستقل و آباد و غیره درست کند هیچ رفاقت و نزدیکی حس نمیکنم، هیچ علاقه‌ای بهش ندارم و به جنبش خودم متعلقش نمیدانم. فکر میکنم که باید اصلاً از صحنه حذف کرد. این سازمانها باید منحل بشوند. صد هزار تا سندیکالیست بیاورید من میگویم این مبارزه واقعی طبقه من است. میخواهم بگویم یک بوچون [لغت کردی بمعنای تحت‌اللفظی "رفتن برای چیزی"، معادل approach انگلیسی] دیگری را به زندگی سیاسی آدم و تبلیغ آدم می‌آورد، در نگرش به خود و در راضی شدن از فعالیت و نحوه‌ای که بر میگردی به جامعه راجع به خودت حرف میزنی... اینها به نظر من فرق

آن است. ممکن است کسی این سؤالها را برای خودش مطرح نکرده باشد و حتی این بحثها را خیلی دیگر تجریدی بدانند. چون خیلی مادی به صورت آدم نمیخورد. به اصطلاح بنظر میآید که حدس و گمان یک نفر راجع به تاریخ است، بیشتر از اینکه خود تاریخ عینی باشد. ولی همین برای من که آن را عینی فرض میکنم تکان‌دهنده است و یک سرخط جدید پیدا میشود.

بگذارید اینطور بگویم که دو دوره از فعالیت سیاسی در زندگی خودم میشناسم: یک دوره که به انقلاب ۵۷ مربوط میشود که در آن من یک سوسیالیست رادیکال ایرانی بودم که در پالایش عقیدتی چپ ایران نقش بازی کردم و بودم و دیدم؛ و یک دوره دیگری شروع میشود که من به عنوان مبارز جنبش طبقه کارگر ایران در آن شرکت میکنم. و تمام هم و غمّ متحد کردنش و آوردنش روی تئوری انقلاب خودش، قوی کردنش در اعتراض خودش، اجازه ندادن به اینکه زیر بار کسی برود، اجازه ندادن به اینکه کسی به او محدودیتی تحمیل بکند و اینها است.

بنظر من منطق این دوره جدید کمونیسم کارگری است. منطق این دوره جدید هیچ نوع آنتی رویزیونیسمی نیست. چون تنها ضد رویزیونیسم واقعی عصر ما، بنظر من، کمونیسم کارگری است. کسی که وارد مارکس شود و بیرون بیاید و بالاخره کارگر را بعنوان یک مؤلفه اساسی وجود اجتماعی خودش به عنوان حزب سیاسی، پیدا نکند، به نظرم هیچی از مارکس نفهمیده، برای اینکه دو خط اول مانیفست کمونیست را نفهمیده. میخوام بگویم که ضد رویزیونیسم واقعی اگر کسانی که نمیخواهند مکاتب راه بیاندازند و جدال مکاتب را جای مبارزه طبقاتی جا بزنند و در مکتب‌داری خودشان کیف کنند و آخرش هم بعنوان شخصیت‌های شخیص یک مکتب سرشان را بگذارند و بمیرند، اگر کسی نمیخواهد این کار را بکند، میخواهد مبارز راه واقعی آزادی انسانهای واقعی و بهبود وضعیت واقعی آنها و بالاخره رهایی قطعی انسانهای دوره خودمان باشد، من میگویم ایدئولوژی یک چنین پروسه‌ای، کمونیسم کارگری است نه مبارزه ضد رویزیونیستی و غیره. یک چنین کمونیسم کارگری‌ای به نظر من خالصانه مارکسیست است و به این اعتبار ضد رویزیونیست است و به این اعتبار که رابطه رویزیونیسم را با تبدیل شدن کمونیسم به ابزار اهداف دیگر در جامعه را واقعا درک کرده است. و گرنه من موظف نیستم که از فرمولهای مارکس دفاع کنم. تغییراتی که به خود من میدهد: من دیگر در هیچ مقاله‌ای نقل قولی را نمیآورم مگر اینکه استدلالم را تقویت کند. اینکه مارکس چه گفته، کسی ممکن است برگردد و بگوید که مارکس این را برای یک موقعیت دیگری گفته است. میخوام بگویم که حتی تفاوت دارد در نگرش و جدل تئوریک و اینکه چه آدمی هستی، به کی چه میگویی، و چگونه مبارزه میکنی...

این دنباله بحث جلسه قبلی بود. من با "تو را به خدا" نمیتوانم کسی را تحت تأثیر قرار بدهم [خنده شوخی] که آقا این مهم است، تکان بخور و... اساسش این است و خلاصه حرفم این است: کمونیست ایرانی تا حالا به مارکسیسم بعنوان یک نگرش ایدئولوژیک نگاه میکرده است. بعنوان یک سری آرمانها و اعتقاداتی در مورد آینده جامعه. اساسی مارکس نگرشی به حال جامعه است و تبیین تاریخ واقعی، تاریخ در حال جریان جامعه. اگر کسی آن تاریخ را نبیند، هر چه به آیین سوسیالیسم قسم بخورد و آیه بیاورد، من حرفش را باور نمیکنم چون مارکسیسم انتقاد و شکافتن قانونمندی حرکت جامعه است در همان زمانی که دارد به پیش میرود، قانونمندی معاصر جامعه. تمام مارکسیسم انقلابی‌ای که ما بودیم تا تشکیل حزب و بعد از آن، آن تکه مارکسیسم است. نگرش تاریخی ما کم و کسری‌های اساسی دارد. از جمله اینکه بجای تاریخ مبارزه طبقاتی، تاریخ مبارزه حزبی و تاریخ مبارزه عقاید داشته است. درست است که در پروسه مبارزه طبقاتی مبارزه عقاید جایی دارد، ولی عکس این، جایگزینی این دو قبول نیست. در همان موقعی که ما داریم مبارزه عقاید میکنیم، مبارزه طبقاتی در شکل لخت و عور خودش به شکل دیگری دارد جلو میرود. به شکل فرار طبقه کارگر، درب و داغان شدنش در برابر بورژوازی... انقلابی کرده بود که به

جایی برسد الان در همان موقعی که ما داریم پیشروی عقیدتی به نفع طبقه کارگر میکنیم برگشته‌اند دارند پدرش را در میآورند. سر جمع مبارزه کارگران در جبهه‌های مختلفش اینطور است. آن با این رابطه‌ای دارد. آن اجازه میدهد این به تعرض بیفتد، آن اجازه میدهد این پیشروی بشود... ولی ما که همیشه الزاما اینطور نگاه نکرده‌ایم. ما که باز هم بهتر نگاه کرده‌ایم، چریک فدایی که در ذهن خودش پرولتاریا است، اصلا خود پرولتاریا است! وقتی به رادیوش حمله میکنید به پرولتاریا دارید حمله میکنید! این رگه‌ها در ما هم - با متانت بیشتری البته - بوده. من میگویم اگر قبول کنیم که اساس بحث مارکس بر سر ماتریالیسم تاریخی، بر سر نگاه کردن به طبقه حی و حاضر و مبارزه حی و حاضر و قانونمندی تحول جامعه سرمایه‌داری و قرار دادن آن جلوی چشم طبقه کارگر بوده است و اگر به تاریخ واقعی نگاه کنیم - تاریخ واقعی - من میگویم که ما احتیاج به تفکری داریم که خودش را به مبارزه واقعی طبقات متکی میکند و نه به حقانیت تاریخی عقاید، که تا دوره‌ای خصلت مشخصه خط ما است - مستقل از اینکه خودمان چه بحثهای نگفته دیگری داشته‌ایم و هیچوقت آدمهای خیلی سوپرکتیوی نبوده‌ایم و غیره، اینها به جای خود بماند، تاریخ آن دوره فعالیت ما تاریخ پالایش عقیدتی چپ است، تاریخ شکل‌گیری سازمانهای مارکسیستی میرا از ناسیونالیسم. سازمانهای مارکسیستی‌ای که استعداد جدی دارد برای گرایش به کمونیسم کارگری و جوش خوردن با حرکت طبقاتی. ولی بنظر من، تاریخ این دوره که باید حکمت و منطقی بر آن حاکم باشد و لغتی برایش بکار ببریم، تاریخ عروج کمونیسم کارگری در ایران است. کمونیسم کارگری از دستاوردهای دوره قبل حرکت میکند، ولی با پرچم دوره قبل نمیتواند ادامه بدهد، آن پرچم کافی نیست. آن پرچم دیگر در نمودهایی که در بحثهای کارگرمیان گفته‌ایم، درجا میزند - در سکتاریسم، در ایدئولوژی‌گرایی، در مکتب‌گرایی... اگر بخواهی همان پرچم را نگهداری در همه اینها درجا میزنی. آن پرچم، پرچم این دوره نیست. بحث من این است.

سایت کورش مدرسی:

www.koorosh-modaresi.com

رسوایی تقلاهای رندانه برای سبز کردن کارگران

اعظم کم گویان

اخیرا جریانی تحت عنوان "شورای هماهنگی جنبش سبز کارگران، کشاورزان و مستمیری بگیران تامین اجتماعی جمهوری اسلامی ایران" طی بیانیه ای تلاش کرده اولاً وجهه ای کارگری به جنبش سبز بدهد و ثانیاً از قول سی میلیون کارگر و زحمتکش و بازنشسته و در پاسخ به دستگیری موسوی و کروبی جناح خامنه ای - احمدی نژاد را تهدید کند که این سی میلیون را علیه آنها و برای تظاهراتی در چهارچوب قانون اساسی به خیابان می ریزد. جنبش سبزی که نه تنها هیچ تعلق خاطری به "عدالت اقتصادی" و بهبود شرایط کار و زندگی طبقه کارگر، از بیمه بیکاری تا کاهش ساعت کار، از ممنوعیت اخراج تا حق تشکل و اعتصاب، از تعیین حداقل دستمزدها توسط نمایندگان مستقیم کارگران ندارد اکنون رندانه به نمایندگی از جانب کارگر و زحمتکش برای جناح مقابل خط و نشان می کشد. خوشبختانه طبقه کارگر کمتر از افسار و گروههای اجتماعی دیگر تحت تاثیر جنبش سبز قرار گرفت و تلاشهای "شورای هماهنگی جنبش سبز کارگران، کشاورزان و مستمیری بگیران تامین اجتماعی جمهوری اسلامی ایران" انهم در زمانی که وضع جنبش سبز چندان تعریفی ندارد، نمی تواند برای آنها کارساز باشد.

از زمان عروج جنبش سبز خیزشی در ابعاد میلیونی، تحت هژمونی بخشی از بورژوازی ایران که به اقتدار سیاسی و اقتصادی جناح حاکم معترض و خواهان سهم بیشتری از قدرت و ثروت جامعه بود، به طبقه کارگر، زنان و جوانان تحمیل شد و مردم را به یک جنگ مرگ و زندگی زودرس با جناحی از حاکمیت کشاند. ماحصل این خیزش تا امروز برای مردم ناراضی و متنفر از جمهوری اسلامی، سرکوب، اعدام، تنگ تر شدن منگنه اختناق، بازپس گیری دستاوردهای گذشته جنبش کارگری و تعرض به سطح معیشت طبقه کارگر و عقب راندن و حاشیه ای کردن اعتراض رادیکال طبقه کارگر، زنان و جوانان، و سرخوردگی بوده است.

رهبران سبز از مقاومت رهبران مبارزات کارگری در مقابل تاکتیکهای آنها، بی اعتمادی طبقه کارگر به آنها، و نبیوستن بخش اعظم تشکل های مستقل طبقه کارگر به زیر پرچم خود، گله مند بوده و در تلاش بودند که با اتخاذ تاکتیکهای جدید در صفوف طبقه کارگر توهم ایجاد کنند. در ادامه این تلاشهاست که "شورای هماهنگی جنبش سبز کارگران، کشاورزان و مستمیری بگیران تامین اجتماعی جمهوری اسلامی ایران" ابراز وجود می کند. این نهاد ساخته دست سران جنبش سبز و ابزاری برای فریب و سرکوب کارگران است. طبقه کارگر و رهبران و قشر پیشرو آگاه کارگری نسبت به اهداف جنبش سبز روشن هستند و به فراخوانهای فریبکارانه و مکرر سبز بی اعتنا بوده اند.

سوال اصلی طبقه کارگر این است که چه چیزی قرار است تغییر کند؟ آیا آزادی بیان و تشکل و تجمع و اعتصاب و تحزب برای طبقه کارگر تامین می شود؟ آیا دستمزد کارگران چند برابر میشود؟ آیا بیمه بیکاری برای همه بیکاران و همه زنان و مردان آماده بکار تامین می شود؟ آیا کار قراردادی موقت لغو می گردد؟ آیا بیمه بیکاری و درمانی حمل و نقل مجانی می آورند؟ جواب منفی است. طبقه کارگر می پرسد چرا جنبش سبز که حالا طرفدار آزادی تجمع و تظاهرات برای خود است، در مقابل حمله به طبقه کارگر و سرکوب و دستگیری فعالین و رهبران کارگری از جمله اسالو ساکت بود، چرا در مقابل سرکوب دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب و شکنجه و زندانی کردنشان لب نگشود. چرا زمانی که کل جامعه را زیر سرکوب و اختناق لگدمال کردند صدایش در نمی آید؟

امروز و در جریان وقایعی که در ایران اتفاق می افتد، طبقه کارگر باید دخالت کند. طبقه کارگر باید به بورژوازی اعلام کند که: مسبین کشتار مردم باید محاکمه شوند. باید همه زندانیان و دستگیر شده گان بی قید و شرط آزاد گردند. رهبران کارگری شرکت واحد و نیشکر هفت تپه باید فوراً آزاد گردند. آزادی بیان و تشکل و تجمع و اعتصاب و تظاهرات و آزادی تحزب کارگری و کمونیستی باید به رسمیت شناخته شود. اپارتاید جنسی باید لغو گردد.

کارگر متفرق هیچ قدرتی ندارد حتی اگر در تحولات اجتماعی شرکت کند، مستقل از اراده خود، به عنوان پیاده نظام جنبشی که به حرکت در آمده است ظاهر خواهد شد. طبقه کارگر قدرتش در موقعیت اش در تولید است. به همت پیشروان کارگری طبقه کارگر باید صف خود را متحد و متشکل کند، مجامع عمومی کارگری را سازمان بدهد و کمیته های کمونیستی کارخانه را ایجاد کند. طبقه کارگر باید به سازماندهی توده ای و حزبی خود بیندیشد. کمیته های کمونیستی کارخانه را برپا کند. محافل و شبکه های فعالین کمونیست و سوسیالیست کارگرانرا تحکیم می کند.

جواب طبقه کارگر به فراخوان نهادهای سرمایه داری سبز، افشای ماهیت ضدکارگری آنهاست. پاسخ پیشروان و رهبران آگاه کارگران سازمان دادن کارگران برای اتحاد و تشکل و اعتصاب و دستمزد و بیمه بیکاری و ارتقا سطح زندگی و آگاهی طبقه کارگر است.

آدرس اینترنتی رادیو پرتو:

www.radiopartow.com

نیازهای یک قیام و انقلاب پیروزمند، نباید با قیام بازی کرد!

گفتگوی مظفر محمدی با ریوار احمد در باره جنبش اعتراضی و انقلابی در عراق و کردستان

بورژوازی کرد، نقش زیادی در ریختن توهم و خوشباوری مردم به ناسیونالیسم کرد داشته است. جنبش کنونی قطعا گام بزرگ تری در این روند است. اما این که این به معنای پایان توهم به ناسیونالیسم و یا افق آن تلقی شود، از نظر من اشتباه است. تا هم اکنون هم در حد قابل توجهی حتی توهم به حاکمیت و احزاب در قدرت وجود دارد. این واقعیت دارد که مردم از عملکرد اتحادیه میهنی و حزب دمکرات "پارتی" عصبانی و حتی به شدت متنفر اند، اما هنوز این دو حزب ظرفیت خاک پاشیدن به چشم مردم و فریب شان را دارند. برای مثال در این مدت شواهد نشان می

داد که در شهر کرکوک جنبش اعتراضی وسیع توده ای برپا می شود. بخصوص در این شهر حاکمیت این احزاب محرز نیست و مانند سلیمانیه و اربیل بر اوضاع کنترل ندارند. در نتیجه، پیش بینی می شد که مردم به خیابان بریزند. احزاب ناسیونالیست برای جلوگیری از این اقدام، به تبلیغات وسیعی دست زدند که این توطئه ناسیونالیسم عرب است که می خواهند به این بهانه و با استفاده از تظاهرات مردم، به کرکوک حمله کرده و کردها را از آنجا بیرون کنند! به این ترتیب نیروی پیشمرگ را روانه این شهر کردند و فضا را آلوده و جنبش اعتراضی را در نطفه خفه کردند. به این دلیل، تا کنون، کرکوک یکی از آن شهرها است که جنبش اعتراضی در آن در عمل تضعیف شده است.

علاوه بر این، توهم به بورژوازی ناراضی که جنبش "گوران" آن را نمایندگی می کند خیلی بیشتر است. هنوز این جریان بورژوا ناسیونالیستی که در اساس هیچ تفاوتی با اتحادیه میهنی و پارتی ندارد، نقش اصلی را در جنبش کنونی به عنوان نماینده افق سیاسی ناسیونالیستی در جنبش اعتراضی کنونی در کردستان ایفا می کند. در حالی که تا چند سال قبل رهبران این

جریان از مسوولان اصلی در حاکمیت بودند. من معتقدم که نهایتا باید با جا انداختن یک نقد اساسی و به میدان آمدن بدیل واقعی و بویژه کمونیستی، خورشید ناسیونالیسم کرد غروب کند. و این کار کمونیسم است. بدون آماده شدن بدیلی که پا پیش گذاشته و جامعه را از سنت و تفکر و قدرت ناسیونالیسم کرد نجات دهد، ناسیونالیسم مدام می تواند با استفاده از توهمات توده های ناآگاه هر بار در لباس جدید به میدان بیاید. خلاصه کنم، هم تجربه ۲۰ سال اخیر و هم خیزش توده ای کنونی نقش اساسی در زدودن توهم و خوشباوری نسبت به ناسیونالیسم کرد و آن چیزی که "حاکمیت

است، این شباهت میان جنبش در عراق و کردستان بیشتر است. اما در عمل مثل یک جنبش هماهنگ و با خواسته های مشترک و رهبری مشترک نیستند. جنبش ابتدا از کردستان آغاز شد و بلافاصله رهبری و خواسته های خودی پخته تر و در همان حال متشکل تر و رادیکال تر است. انجمن میدان آزادی که بیشتر به عنوان سخنگوی جنبش شناخته می شود، همزمان که گرایشات گوناگونی در آن حضور دارند، از اسلامی ها و ناسیونالیست ها و کمونیست ها، اما حول خواسته های نوعی هماهنگی و یکدستی در درون جنبش توده ای بوجود آمده است.

اما در عراق هنوز جنبش بیشتر جنبه خودبخودی دارد و خواسته ها از محلی تا محل دیگر و از یک میتینگ تا میتینگ و تظاهرات دیگر متفاوت است. برای مثال خواسته ای که به شیوه خودبخودی بیشتر مطرح می شود، با الهام از بخشی از جنبش های اعتراضی کشورهای دور و بر، بیشتر حول اصلاح نظام است. و در بعضی موارد هم شعار سرنگونی مطرح می گردد. در کردستان، به دلیل حضور احزاب معین، جنبش بیشتر پلاریزه شده و بخصوص تا کنون چند حزب سیاسی هرچند با حرف و افق و سیاست متفاوت، اما در عمل حرکت هماهنگی را به پیش می برند. اما در عراق بجز حزب کمونیست کارگری عراق، کنگره آزادی و اتحادیه های کارگری که همه در یک جبهه قرار دارند، بقیه جریانات سیاسی در حمایت از جنبش و شرکت و رهبری آن مصمم نیستند. نقش حزب و تشکلهای دیگر هم در آن حد نیست که بتواند جنبش را هماهنگ و متشکل کند و هنوز نوعی از اشکال خودبخودی بر آن مسلط است.

مظفر محمدی: دو دهه است که احزاب بورژوازی و ناسیونالیست در کردستان عراق بر سرکارند. در آغاز، این حاکمیت، خودی نامیده شده و از پشتیبانی قابل توجه مردم متوهم برخوردار شد. آیا جنبش اعتراضی توده ای کنونی به معنی پایان این توهم است؟ در حالی که جناح های دیگر بورژوازی ناسیونالیست کرد در هدایت و رهبری این جنبش دست دارند، میزان این توهم زدایی در چه حدی است؟ آ

آیا خواست مردم انتقال قدرت از بخشی از بورژوازی و ناسیونالیسم به بخش دیگر است و یا اساسا خواهان تغییرات بنیادی تراند؟

ریوار احمد: قبل از این تحولات هم و در مدت ۲۰ سال اخیر سرکوب و ستم و زورگویی بیش از حد و غارت ثروت های جامعه توسط حاکمیت

مظفر محمدی: برزمینه فقر و بیکاری و تبعیض و نابرابری و استبداد سیاسی و با الهام از انقلابات و جنبش های انقلابی کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا، در عراق و کردستان عراق، جنبش اعتراضی و آزادیخواهانه آغاز شده است. اولاً این جنبش با انقلابات جاری خاورمیانه چه شباهت و یا چه تفاوت هایی دارد؟ دوم اینکه ابعاد و شکل و محتوای این جنبش در بعد سراسری عراق با کردستان یکی است و هماهنگ است و یا اگر نیست، تفاوت ها در کجا است؟

ریوار احمد: شباهت برجسته جنبش آزادیخواهی در عراق و کردستان با جنبش های انقلابی تونس و مصر در این است که همگی، جنبش و خیزش توده های کارگر و زحمتکش و جوانان تنگدست از پایین علیه ظلم و زور و ستم و علیه تبعیض و فساد و سرکوب اند. در مجموع می توان گفت که بازگشتن اراده و اعتماد به نفس مردمی است که می خواهند زندگیشان را تغییر داده و سرنوشت خود را تعیین کنند. همزمان آنچه که اکنون در عراق و کردستان می گذرد با تونس و مصر، هم در اشکال جنبش ها و هم خواست و اهداف و همچنین شرایطی که در آن قرار دارند، تفاوتی هم ندارند. در تونس و مصر، مستقیماً یا به سرعت سرنگونی رژیم به شعار اصلی تبدیل شد و از این طریق راه را برای تغییرات جدی گشوده و توانایی به پیروزی رساندن جنبش شان را هم کسب کردند. آنچه که در عراق می گذرد، سرنگونی بلافصل حاکمیت را در دستور قرار نداده و در حال حاضر از این توانایی و آمادگی نیز برخوردار نیست. بخصوص مساله حاکمیت در این کشورها با هم تفاوت دارند. جنبش اعتراضی در عراق و کردستان از آغاز مجموعه ای خواسته های سیاسی و اقتصادی را دارد که در قدم اول می خواهد با تحقق آن ها تغییراتی بوجود آورده و فشار ستم و سرکوب را بر سر جامعه کم کند. اینکه در قدم های بعدی این جنبش به کجا می رسد و چه خواسته های دیگری را در دستور می گذارد به فاکتورهای زیادی بستگی دارد که می توان در ادامه گفتگو به آن پرداخت.

در باره رابطه جنبش در عراق و کردستان هم می توانم بگویم که هماهنگی قابل توجهی وجود ندارد. تا کنون نه میان سازماندهندگان و رهبران جنبش هماهنگی و ارتباط تنگاتنگ وجود دارد و نه خواسته های یکی هستند. در مورد زمینه های این جنبش همچنانکه در مورد مصر و تونس صادق

خودی" نامیده می شود، داشته و دارد. اما این کاری است که تاکنون و هنوز به سرانجام نرسیده است.

مردم کردستان خواهان تغییر زیربنایی در زندگیشان هستند. مطالباتی که اکنون مطرح شده اند از نظر من خواستهای اولیه این جنبش است. اگر در این مرحله به پیروزی برسند، توقعات مردم بالا رفته و تغییرات بیشتری می طلبد. اما هنوز افق روشنی در مورد چگونگی این تغییرات گام به گام وجود ندارد. در جنبش اعتراضی از حرف بر سر اصلاحات تا سرنگونی در میان است. اما این جنبش تا حد زیادی زیر نفوذ جنبش "گوران" قرار دارد. این هم در عمل می تواند نتیجه اش انتقال قدرت از بخشی از بورژوازی به بخش دیگر باشد.

جریانات بورژوا اسلامی و ناسیونالیست های درون جنبش تنها تغییرات جزئی و ظاهری از حاکمیت می خواهند. اما در حقیقت جنبش اعتراضی به درجه ای رادیکال است که "گوران" و اسلامی ها برای این که از قافله عقب نمانند خود را به آن اویزان کرده و دنباله رو آن شده اند. در آغاز اتحاد اسلامی "به کگرتوی نیسلامی" مستقیماً در کنار حاکمیت ایستاد و جنبش "گوران" هم از زبان رهبری اش، انوشیروان مصطفی گفت، ما در تظاهرات شرکت نکردیم و برای همکاری با دستگاہهای حاکم و جلوگیری از "اعتشاش گران"، آماده ایم. اما وقتی دیدند که جنبش رادیکال است و آن را نمی پذیرد، ناچار به دنباله روی شده و موضعشان را تغییر داده و طرفدار شرکت و حمایت از تظاهر کنندگان شدند. اکنون که در میان جنبش اعتراضی اند، در آینده و نتیجه آن نقش و تاثیر خود را می گذارند.

مظفر محمدی: همانظوری که می بینیم، رهبری جنبش و رهبری اعتراض میدان آزادی سلیمانیه در دست نیروهای ناسیونالیست، اسلامی ها و رهبران و فعالین کمونیست و بویژه حزب کمونیست کارگری عراق است. انجمنی که برای این کار تشکیل شده این احزاب و روشنفکران سکولار و بعضاً ناسیونالیست را در خود جمع کرده است. نقاط مشترک این جریانات چیست؟

درحالی که "گوران" خواستار اصلاحاتی درقانون اساسی و از بالا به نفع خود، اسلامی ها خواستار دخالت بیشتر اسلام درزندگی و در سیاست و کمونیست ها خواستار تغییرات بنیادی ترند، این اتحاد چقدر پایدار و یا شکننده است؟

ریبوار احمد: اساس شرکت جریانات سیاسی متفاوت در رهبری جنبش و در انجمن میدان آزادی سلیمانیه هم، تقویت جنبش برای تغییر است. تا کنون در انجمن، به لحاظ شیوه راه اندازی جنبش، مطالبات آن و سراسری کردنش، نوعی توافق وجود دارد. شکی نیست که روزمره

بر سر هر مساله و اتفاقی که پیش می آید، جدال و کشمکش و تعارض وجود دارد و هر جریانی می خواهد خط خود را بر جنبش غالب کند. اما نهایتاً بر سر ایجاد تغییراتی و تحقق خواستهای مردم توافق و همدلی هست. به نظر من، ضرورت جنبش این را طلبیده و تحمیل کرده است. در حال حاضر برای تقویت جنبش در برابر توطئه و نقشه های حاکمیت برای سرکوب، این توافق، از اختلافات میان اپوزسیون مهم تر است. در همان حال تفاوت عمیقی بین جریانات و سنتهای سیاسی گوناگون وجود دارد. این اختلافات باید برای مردم روشن باشد و سیاستهای متفاوت تبلیغ شوند.

باید توده های مردم کردستان به صراحت تفاوتها را بشناسند که کدامند و بر سر چه هستند. روشن شود که هر جریانی چه سیاست و برنامه و افقی برای جنبش دارد. هر کدام در مقابل مسایل و معضلات جامعه، در مورد سیستم حاکمیت، آزادیهای سیاسی، مساله زن و تقسیم طبقاتی جامعه ... چه می گویند. تفاوت های گرایشات مختلف نباید زیر سایه اتحاد عمل جریانات سیاسی گم گردند. در نتیجه یک آگاهگری صریح و روشن در جنبش همگانی، کارگران و مردم زحمتکش باید بتوانند صف مستقل خود را تشکیل و متشکل و متحد شوند. اما حفظ هماهنگی و یکدستی جنبش بویژه در حال حاضر بسیار اهمیت دارد. چیزی که شما به عنوان اتحاد میان ناسیونالیست ها و اسلامی ها و کمونیست ها نام می برید، اتحاد نیست. بخصوص در بعد حزبی هیچ ارتباطی بین حزب کمونیست کارگری و دو جریان دیگر وجود ندارد، تا چه رسد به اتحاد. اما به دلیل واقعیات موجود و شرکت این جریانات در جنبش، میزان نفوذ هر کدام از آنها و جمع شدن رهبران و شخصیت ها و فعالینشان... همگی در انجمن میدان آزادی حضور یافته و نقش خود را ایفا می کنند.

من این را مضلی نمی دانم که کسی در انجمن چه فکر می کند و چه اعتقاداتی دارد یا نه، آنچه که مهم است پافشاری بر سر خواستهای مردم و منافعشان است. و این که برای تقویت جنبش تلاش شود. این یک نقطه مشترک است. و این مبنای تداوم این همکاری و یا بهم خوردن آن در میان فعالین جنبش است. بیگمان هر جریانی می خواهد جا پایش را در این جنبش محکم کند تا بتواند نهایتاً آن را به طرف اهداف خود هدایت کند. جریانات ناسیونالیستی و اسلامی درون جنبش به عنوان نمایندگان بخشی از بورژوازی ناراضی از سهمش در قدرت و ثروت جامعه و از نتیجه و حاصل کار کارگر، می خواهند جنبش را به سمتی ببرند که به اصلاحاتی در حاکمیت منجر شده و موقعیشان را در جهت سهم بیشتر، تحکیم و تقویت کنند. جنبش جاری برای این بخش بورژوازی ناسیونالیست عامل فشاری است برای تحمیل این اصلاحات به رژیم.

اسلامی ها هم نقش و دخالت بیشتر اسلام در قدرت و قانون و زندگی مردم را تعقیب می کنند. کمونیست ها هم در این جنبش، خواستار تغییر بنیادی در جامعه و در زندگی مردم و نهایتاً تغییر نظام و سیستم سیاسی و اقتصادی به نفع کارگران و زحمتکشان اند. نهایت این امر، سرنوشت رهبری و آینده جنبش را تعیین خواهد کرد. اما تا زمانی که هر جریانی منفعت خود را در این ببیند که در کنار جنبش و پشتیبانی از آن خواستهای برحقش بایستد، این وضع می تواند ادامه یابد. همزمان وظیفه کمونیست ها است که این ها را برای کارگران و توده مردم زحمتکش به روشنی بیان کنند و ناپیگیری جریانات بورژوازی درون جنبش انقلابی را مورد نقد صریح قرار داده و راه سازش و معامله را بر سر خواستهای مردم، بر آن ها ببینند.

مظفر محمدی: در حالیکه شهرهای جنوبی تر کردستان و منطقه تحت نفوذ اتحادیه میهنی را اعتراضات گسترده در بر گرفته است، در شهرهای اربیل و دهوک و مناطق تحت نفوذ پارتی اوضاع کنترل شده است. آیا شما پیشروی و پیروزی جنبش را در یک منطقه، بدون پیوستن مناطق دیگر ممکن می دانید؟ راه سراسری شدن این جنبش در کردستان چیست؟

ریبوار احمد: سراسری شدن جنبش، فاکتوری حیاتی برای پیروزی آن است. فکر کنم هم اکنون نه تنها رهبران و فعالین جنبش، بلکه حتی هر تک شرکت کننده ناراضی هم این واقعیت را آشکارا می بیند و بیان می کند. همه می دانند که یک نقطه ضعف جنبش، محدود ماندن به یک بخش از کردستان است. این در بعد سراسری عراق کم تر دیده می شود. جنبش اعتراضی در عراق به درجه ای سراسری است. از این بابت تلاشهای زیادی برای سراسری شدن جنبش کردستان در جریان است. مردم منطقه تحت تسلط پارتی هم تلاش می کنند به جنبش مناطق سلیمانیه بپیوندند. اما سرکوب شدید و کنترلی که از جانب پارتی اعمال شده است مانع این کار مردم است. از طرف دیگر جریانات اپوزیسیون درون جنبش از نفوذ کم تری در منطقه تحت تسلط پارتی برخوردار هستند. هم چنین فاکتورهای تاریخی و میزان رشد جنبش سیاسی در آن منطقه هم بر این اوضاع تاثیر دارد. اما اینکه گفتیم سراسری شدن جنبش یکی از فاکتورهای اساسی پیروزی است، به این معنا نیست که بدون آن، جنبش به جایی نمی رسد و یا دستاوردی نخواهد داشت. تا همینجا هم دستاورد خودش را داشته و توازن قوای بین مردم و حاکمیت را تغییر داده است. هر ناظر آگاهی به سادگی این تغییر را در سیمای آشفته طالبانی و بارزانی و سران قدرت در هر دو حزب مشاهده می کند. این ها بهنگام ظاهر شدن و حرف زدنشان معلوم می شود که دست و پایشان را گم

کرده، تعادل را از دست داده و زیون شده اند. هرچند از تهدید و خط و نشان کشیدن دست بر نداشته اند. اما الان طوری حرف می زنند که پیشتر نمی زدند. همین حالا احزاب در قدرت، هر چند به شیوه ناروشن و مبهم، اما در مقابل بخشی از خواستهای مردم تسلیم شده و زانو زده اند. این ابهامات هم به این دلیل است که با احتمال ضعیف شدن جنبش یا کاهش اعتراضات، آنها زیر وعده هایشان بزنند و یا به کمترین آنها رضایت دهند. در هر حال موقعیت ضعیف و عقب نشینی شان آشکار است. قصد من این است که بگویم در همین حد هم پیشروی جنبش معلوم است. و این پیشروی جنبش و تامین خواستها و دستاوردهایش، تاثیر تعیین کننده ای براراده انقلابی مردم مناطق دیگر تحت تسلط پارتی و در نتیجه سراسری شدن جنبش خواهد گذاشت. نمی شود از تاثیر انقلابات مصر و تونس بر بغداد و سلیمانیه حرف زد اما جنبش اعتراضی در سلیمانیه و اطراف تاثیر بیشتری بر اربیل و زاخو دهوک نداشته باشد!

اما آنچه که مهم است که سراسری شدن جنبش شرط بسیار مهم پیروزی آن و به دست آوردن خواستهای بزرگ تر است. باید بطور نقشه مندی برای این هدف کار کرد. یک راه تاثیرگذاری این است که جنبش در منطقه ای که جریان دارد از هر لحاظ تحکیم شود. افق و سیاست آگاهانه ای برای گام به گام پیش بردن آن به طرف پیروزی لازم است. باید پیروزی جنبش معنی شود و تاکتیک های درستی برای پیشروی گام به گام آن تعیین گردد. باید از هر گونه ماجراجویی و برداشتن گام هایی که در توان جنبش نیست پرهیز کرد، مطالبه درست را بموقع پیش پا گذاشت و گام زودرس و بدون زمینه برداشت. از همه مهمتر برای متحد و متشکل کردن مردم و اعتراضاتش باید نقشه داشت...

بخش عمده این مساله به نقش کمونیست ها گره خورده است. پیشروی در همه این عرصه ها، هم مردم مناطق دیگر را با استفاده از تجارب جنبش و برای به میدان آمدن مصمم و آماده می کند و هم از توان صاحبان قدرت برای سرکوب می کاهد. در همان مناطق هم لازم است تاکتیک های مناسب که در توان مردم باشد اتخاذ شود. الزامی نیست بهمان شیوه شروع کرد که در سلیمانیه شروع شد. برای مثال در آن مناطق می توان به جای تظاهرات، اعتصاب سازمان داد. تجمع های متنوع کارگران و زنان و جوانان تشکیل شده و در میان مردم کار سازماندهی و تبلیغ بیشتری به انجام برسد. من فکر می کنم این زمینه وجود دارد و هم اکنون می شود در آنجا گروه های جوانانطور که در مصر و سلیمانیه تشکیل شده اند، بوجود آید. کارگران قبل از اینکه تظاهرات و آکسیون کنند که دست حاکمیت برای سرکوب آن بازر است، می توانند اعتصاب کنند و با خواستهای معینی به میدان بیایند و اعتراض کنند.

از طرف دیگر، می بایست، چه در داخل کردستان و عراق و چه در ابعاد جهانی سیاستهای سرکوبگرانه پارتی تحت فشار قرار بگیرد تا نتواند با قدری و در ابعاد وسیعی هر صدای نارضایتی و اعتراض را سرکوب کند.

مظفر محمدی: میدان آزادی سلیمانیه به قلب جنبش تبدیل شده است. این در حالی است که در مراکز کارگری و در محلات و مدارس و ادارات، جنبش و جوش کمتری در جریان است. آیا میدان آزادی می تواند نقشی را که میدان تحریر مصر بازی کرد، بازی کند؟ اگر نه، راه دخالت وسیع تر توده های کارگر و زحمتکش و زنان جوانان در محل های کار و زندگیشان کدام است؟ آیا تحرکاتی در این بخش در زمینه اتحاد و تشکل و خودآگاهی و آماده کردن خود، شروع شده و یا دیده می شود؟

ریبوار احمد: میدان آزادی سلیمانیه یا میدان تحریر بغداد، در بعد محدودتر و از بعضی جهات الگویش را از میدان تحریر مصر گرفته است. استفاده از این تجربه، نقطه مثبت و قدرتمند جنبش انقلابی است. اما بدلیل تفاوت های موقعیت جامعه کردستان و مصر، تفاوت اهمیت و جایگاه قاهره و سلیمانیه در هردو این جوامع و تفاوت های جنبش کردستان و مصر و نوع حکومت هایشان، این الگویی کاملا منطبق بر دیگری نیست. در اینجا اضافه کنم که در مصر هم میدان تحریر تنها سنگر انقلاب نبود. قبل از آن و حتی از 2-3 سال قبل تر، جنبش وسیع کارگری آغاز شده بود. سالانه ده ها و صدها حرکت کارگری وجود داشت. در مبارزات و اعتراضات کارگری ده ها کرگر جان باختند، زندانی شده و یا از کار اخراج گشتند. گروه جوانان 6 اوریل دردل آن اعتراضات کارگری و برای حمایت از آن بوجود آمد...

میخواستم بگویم که میدان تحریر مصر آغاز کار نبود، بلکه جنبش های کارگری و اجتماعی در مصر سابقه قدیمی تر داشته و گام های مهمی از پیش برداشته است. مانع و محدودیت و نقطه ضعف برجسته جنبش انقلابی کردستان این است که از میدان آزادی بیشتر فرا نرفته است. هر چند در دانشگاه ها تحرکات و اعتراض و تظاهرات محدودی وجود داشته است، اما تا کنون در کارگاه ها و محلات و ادارات دولتی نشانه قابل توجهی از تحرک دیده نمی شود. حتی جنب و جوش محدودی برای سازمانیابی توده ای در این مراکز کار و زندگی مردم به چشم نمی خورد. ما بر این واقفیم که، بدون متشکل شدن در تشکل های توده ای و حزبی، درب پیروزی به روی توده های مردم باز نمی شود. بخصوص نقش طبقه کارگر حیاتی است. بدون حرکت و نقش برجسته این طبقه جنبش دچار خلا شده و نقطه ضعف بزرگی خواهد داشت و پیروزی اش سخت و دشوار خواهد بود. تجربه مصر و تونس این

حقیقت را آشکارا به ما نشان می دهد. برای مثال در مصر علاوه بر اعتراضات کارگری سالهای قبل، چیزی که در نهایت توازن قوا را به نفع جنبش تغییر داد و مساله سرنگونی رژیم مبارک را تعیین تکلیف کرد، به میدان آمدن قدرتمند طبقه کارگر بود. این واقعیتی غیر قابل انکار است که زمانی طبقه کارگر به حرکت در آمد و بخصوص کارگران کانال سوئز قیام کردند، رژیم مبارک را به زانو در آورده و وادار به تسلیم نمود.

در عراق و کردستان هم این مساله ای بسیار حیاتی و در همان حال امکان پذیر و سرنوشت ساز است که طبقه کارگر به میدان بیاید. این در ابعاد بزرگی هم ضامن پیروزی و هم ضامن رادیکال شدن و تعمیق محتوای انقلابی جنبش اعتراضی کنونی است.

اکنون زمان آن فرا رسیده است که کارگران و مردم در کارگاه و محله و اداره و دانشگاه و هر جای دیگر، دور هم جمع شوند، مجامع عمومی خود را برپا کنند و مشکلاتشان را با هم در میان بگذارند و متشکل شوند... اکنون زمان آن فرا رسیده است تا شوراهای محلات و کارگاه و دانشگاه ها تشکیل و تشکلهای متنوع دیگر مانند سندیکا های کارگری، تشکل جوانان و زنان بوجود آیند و سر بر آورند. بیانیه و مطالباتشان را مطرح و اعلام کنند و راه پیشروی شان را تعیین و هموار سازند.

کسب دستاوردهای بزرگ برای این جنبش، بدون تشکل های قوی توده ای و حزبی بسیار سخت است و خطر شکست تهدیدش می کند. رفع این خطر و این نقطه ضعف قبل از هر کس و هر چیز بر عهده کمونیسم و کمونیست ها و بطور مشخص وظیفه حزب کمونیست کارگری است. کمونیسم و این حزب اکنون در بوته آزمایش است. اگر کمونیسم و کمونیست ها برای جبران این کمبودها نقشه نداشته باشد، اگر در عمل و سریعاً دست به اقدام نزنند، اگر روزمره در این مسیر و با معیارهای قابل اندازه گیری پیش نرود، بویژه بلحاظ سازماندهی کارگران و توده های مردم زحمتکش و جوانان و آزادیخواه و زنان، بدون حزب و کمیته های حزبی در کارخانه و محله دانشگاه و راه نشان دادن و راهگشایی برای ایجاد تشکل های توده ای در همه آن مراکز ... به این معنی است که حزب بزرگترین فرصت تاریخی را از دست می دهد. در این صورت، حزب از جواب به بزرگترین شرط پیروزی جنبش عاجز و در آینده هم کمترین فرصت و مجال برای نقش خود باقی می گذارد.

این کارها اگر در شرایط روتین چند سالی طول بکشد، اما در شرایط انقلابی برای انجام این کارها، چند روز و هفته و ماه فرصت هست. اگر انجام نشوند، شرایط و جنبش به راه دیگر کشیده می شود. راهی که نه برای کمونیسم دستاوردی داشته و نه به نفع کارگران مردم تمام خواهد شد. این

یک هشدار جدی برای ما کمونیست ها و حزب کمونیست کارگری است.

مظفر محمدی: از نظر شما تحولاتی که در کردستان عراق در جریان است یک قیام و انقلاب است یا جنبش اعتراضی برای خواستهای معینی؟ شما خواستار قیام و انقلابی بلاواسطه و فوری و در کوتاه ترین مدت هستید و یا تحقق خواستها و کسب پیروزی هایی ولو کوچک که راه تغییر بنیادی را هموار کند؟ بطور کلی ظرفیت و توان این جنبش برای تحقق خواستهایش و یا یک تغییر بنیادی را چگونه می بینید؟ و موانع و محدودیت های جنبش در کردستان عراق را چگونه ارزیابی می کنید؟ شما پیروزی جنبش را چگونه تعریف می کنید و پروسه به پیروزی رساندن جنبش را چگونه می بینید و یا چگونه باید باشد؟ خواستهایی که به تحقق این پیروزی کمک می کنند کدامند؟

ربوبار احمد: تا کنون اینجا و آنجا هم مقوله قیام و انقلاب از جانب ما بکار برده شده است. اگر زیاد به مقولات نجسبیم هر نوع به میدان آمدنی ممکن است قیام مردم نامیده شود. یا هر جنبش انقلابی به شیوه دلخواهی انقلاب تعبیر گردد. اما اگر بخواهیم آن مفاهیم را با دقت بکار ببندیم و جنبش کنونی را با آن بشناسیم، آنطور که مورد نظر سوال شما است، جواب من به سوال شما این است که آنچه که امروز در عراق و کردستان در جریان است را نمی توان قیام و انقلاب به معنای خیزش توده ای برای به زیر کشیدن و سرنگونی قدرت نامید. به آن معنا که در مصر و تونس گذشت و سرنگونی رژیم را در دستور خود گذاشته باشد و توانایی این کار را داشته باشد.

اجازه بدهید کمی بیشتر این را بشکافم. قیام به معنای حرکتی برای سرنگونی رژیم، به درجه بالایی از به میدان آمدن توده ای نیاز دارد. یک رهبری انقلابی می خواهد که سرنگونی را در دستور داشته باشد. اندازه ای از جمع شدن مردم حول حزب سیاسی پیشرو و انقلابی خود و در تشکلهای توده ای می خواهد و بسیج مردم حول یک خط و پلتفرم سیاسی برای سرنگونی. و بالاخره خواست سرنگونی از آرزوی مردم به تصمیم آنها برای سرنگونی تبدیل شود.

به نظر من، هیچکدام از این شرایط در جنبش کنونی عراق و کردستان فراهم نیست. به میدان آمدن مردم در مقایسه با نیازهای یک انقلاب محدود است. مردم از حاکمان عصبانی اند و تغییر قدرت را دوست دارند اما تصمیم به سرنگونی و اقدام به آن را در دستور خود نگذاشته اند. مردم مجموعه ای خواست معین حال کم یا زیاد در دستور قرار داده که می خواهد از طریق تمویل این خواستها به حاکمان کنونی، تغییراتی به نفع زندگی خود ایجاد کند. همچنین تا کنون در عمل رهبری انقلابی معینی برای جنبش تامین

نشده است که بخاهد و بتواند حاکمیت را بزیر بکشد. برای مثال در کردستان 3 جریان سیاسی در جنبش و در رهبری آن قرار دارند. جنبش "گوران" که وزن بیشتری دارد، به هیچوجه خواستار سرنگونی حاکمیت احزاب نیست و آشکارا اعلام کرده است که خواهان اصلاح حاکمیت از طریق انحلال دولت و پارلمان کنونی و برگزاری انتخابات دیگر است. جریان اسلامی هم خواستار سرنگونی و تغییر حاکمیت نیست. این ها حتی خواهان تغییرات کم تری هستند. جریان کمونیستی در این جنبش معتقد است که جامعه نیازمند تغییرات بنیادی است و این از راه انقلاب ممکن است. اما این کمونیسم ضعیف ترین جریان درون جنبش است. وزن کمونیسم در رهبری جنبش ضعیف است. با وجود نقش کمونیسم، در سیاست و افق و پلتفرم جنبش، جایی برای انقلاب باز نشده است. کمونیسم به لحاظ سازماندهی حزبی و توده ای هم ضعیف است... به همه این دلایل می گویم که شرایط برپایی یک انقلاب فراهم نشده است.

با توجه به دلایلی که گفتم، من طرفدار این نیستم که یک قیام فوری و کوتاه مدت در دستور جنبش اعتراضی کنونی مردم گذاشته شود. از نظر من این یک اشتباه تاریخی بزرگ است. نباید با قیام بازی کرد! این بازی خطرناکی با سر نوشت جنبش و مردم این جامعه است. این کار بیش از آن که تجربه مصر و تونس را تکرار کند، خطر تجربه خونین لیبی را خاطرنشان می سازد. در ادامه هم به جای اینکه مردم به نقش اراده و تصمیم انقلابی و توانایی خود بنازند و افتخار کنند، بعید نیست به موقعیتی بیفتند که بچه هایشان از سر زبونی، پلاکاد تمنا از جنابان سرکوزی و کلنتون و غیره دست بگیرند و بخوانند که آنها به دادشان برسند. باید این حقیقت را متوجه باشیم که قیام زودرس و بی موقع این خطر را دارد که کردستان را به طرف شرایطی مانند لیبی بکشاند. رفتاری که اکنون فدایی با مردم دارد، به همان شیوه و اندازه از بارزانی، تالبانی، مالکی، صدر و حکیم و علوی و احزابشان انتظار می رود. حاکمیت در عراق و کردستان قدرت میلیشیا، طوایف و عشایر است. پیش بینی می شود که قدرتمندان در جنگ نهایی تا آخرین گلوله شان را برای ریختن خون مردم و حفظ حاکمیتشان شلیک کنند.

من برعکس معتقدم که روند درازمدت تر و آرام تر به نفع روند انقلاب است. گام های آرام اما محکم تر بیشتر کارساز است. در روسیه قدیم، انقلاب در فوریه شروع شد که بلشویک ها در اقلیت بودند و تا اکتبر به درازا کشید که بلشویک ها در جریان آن قوی تر شدند و توانستند فرمان قیام بدهند و رهبری اش را به دست بگیرند. ما هم اگر این شانس را داشته باشیم که تجربه و شیوه بلشویک ها را پیش بگیریم، و تا ماه فوریه و

مارس آینده هم به جایگاهی که بلشویکها در اکتبر به آن رسیدند، برسیم، مسیر بسیار موفقی را به نفع کمونیسم و سازمان دهی انقلاب و تغییر نظام سیاسی طی خواهیم کرد.

این را باید به روشنی پیش چشم داشت که کمونیسم می تواند تضمین کند که جامعه عراق و کردستان و جنبش های انقلابی کنونی راه و مسیر درست را طی کرده و از خطر تبدیل شدن به نوع لیبی این تجارب، که تاثیر مخربی بر منطقه و جهان هم خواهد داشت، دور شود.

قبلا هم گفته و نوشته ام و بخصوص در "یک قیام و سه تاکتیک" گفته ام که راه پیروزی و پیشروی جنبش در گرو این است، مسیری را طی کند که در آن فضای سیاسی جامعه تعمیق شده، آگاهی مردم بالا رفته به طوری که ظرفیت و آمادگی آن را بدست بیاورند که میان آلترناتیوهای سیاسی در صحنه جامعه با هوشیاری کامل انتخاب سیاسی خود را بکنند. صفوف مردم متحد و متشکل شود و در گام های اول خواستهای معینی متحقق شوند که هم اعتماد به نفس مردم بالا رفته و تقویت گردد و هم فضا برای پیشروی بیشتر جنبش باز شود، و هم دست حاکمان را برای سرکوب ببندد. از این بابت من حتی این را یک نقطه ضعف و تاکتیک غلط تلقی می کنم که جنبش و روند تظاهرات ها به مسیر خشونت آمیز کشانده شوند، حتی اگر پرت کردن سنگ به طرف مقر و دفتر یک حزب هم باشد. این تنها به حاکمان بهانه سرکوب زودرس می دهد. در حال حاضر اگر جنبش بتواند در زمینه هایی خواستهایش را به حاکمان تحمیل کند، گام بزرگی به جلو برداشته است و راه را برای گام ها بعدی هم هموار کرده است.

برای مثال خواستهایی چون:

- آزادی بی قید و شرط فعالیت سیاسی و توده ای و حزب و تشکل درست کردن و آزادی نقد و ابراز نارضایتی و اعتراض و اعتصاب. از این لحاظ ضروری است بویژه قانون پارلمان برای تظاهرات و قوانین احزاب و قوانین دیگر در جامعه القا گردند و آزادی بی قید و شرط سیاسی اعلام گردد.

- جلو فساد و غارت و دزدی ها گرفته شود. از جمله، هم میزان دارایی و ثروت مسولان حزبی و حاکمان برملا شده و هم منبع این ثروت که از کجا آورده اند به مردم اعلام گردد.

- بر اساس استاندارد زندگی مدرن جهان امروز، حد و مرز حقوق ماهانه مسولین تعیین شده که حداکثر، از دو برابر ماهانه کارگران و کارمندان متوسط بیشتر نباشد.

- همه کسانی که مستقیم یا غیرمستقیم در تیراندازی و کشته و زخمی کردن مردم و حمله به مراکز نشر و اطلاع رسانی... دست و شرکت داشته اند، شناسایی و محاکمه شوند.

رفاهیات ابتدایی و حیاتی مانند آب، برق، سوخت، بهداشت، دکتر و درمان و رفاهیات دیگر... در حد رفع کامل نیازمندیهای مردم، تامین کردند.

- بیمه بیکاری یا شغل و دستمزد متناسب با نیاز خانوار کارگری و میزان تورم و گرانی تامین گردد.

این مطالبات یا حتی چند مطالبه از میان آنها، اگر در گام اول به حاکمیت تحمیل شوند، هم در توان و ظرفیت جنبش و توازن قوا است و هم گام های آینده ما را برای تغییر زیربنایی، تسهیل می کند.

مظفر محمدی: در کردستان عراق مردم دست رد به سینه احزاب بورژوازی و ناسیونالیست کرد و حاکمیت و مشروعیت آن زده اند. آیا این به معنای بی اعتبار شدن و افول جنبش کردایه تی و احزاب نماینده آن در کل منطقه است؟ عکس العمل احزاب راست و قومی و ناسیونالیست در کردستان ایران نسبت به تحولات کردستان عراق چگونه است؟ "چپ" ها چه می گویند؟ و یا میزان همبستگی مبارزاتی مردم کردستان ایران از کردستان عراق تا کنون، چه از جانب احزاب و جریانات و چه کارگران و مردم، چقدر و چگونه است؟ انتظارات شما چیست؟ از حزب برادر، حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست و کمیته کردستان آن در تحقق این همبستگی راضی هستید؟

ریبوار احمد: احزاب جنبش "کردایه تی" در منطقه، در این 20 سال که ناسیونالیسم در کردستان عراق رونق داشت، همیشه خود را هم ملت، هم جنبشی، برادر و خواهر و هم سرنوشت تعریف کرده اند. این مفاهیم ورد زبانشان شده و در هر پیروزی و دستاوردی که با اتکا به قلدری دولت امریکا و دخالت ارتجاعی ترین جنبش و احزاب و دولت های منطقه حاصل شده، پیام تبریک و حمایت فرستاده و در شادی و پایکوبی هایشان بگرمی شرکت داشته اند. این جریانات همواره پشت حاکمیت میلیشیا و فاسد و ستم کار را گرفته اند. اما دوستی و برادری و هم سرنوشتی دوطرفه است. نمی شود شریک خوشی ها و پیروزی ها بود اما در ناخوشی ها و شکست ها شریک نشد. حتی مردم این بی انصافی را از آنها نمی پذیرند! و امکان این مانور را به آنها نمی دهند. بی اعتبار شدن و از دست رفتن رونق ناسیونالیسم و "کردایه تی" در کردستان عراق، همان نتیجه و تاثیر بر را جنبش کردایه تر در کل منطقه خواهد داشت. حال ممکن است همه در یک حد نباشند. مردمی که 20 سال است تحت حاکمیت ستمکارانه بورژوازی ناسیونالیست کرد در کردستان عراق زندگی می کنند و رنج می کشند، با مردمی که دوردور این تجربه را می بینند، تفاوت دارد و یک جور فکر نمی کنند. اما در هر حال اگر چه به یک میزان و حد نیست اما

تاثیر بزرگی خواهد داشت. موضع احزاب و جریانات ناسیونالیستی درون جنبش "کردایه تی" در ایران و منطقه، در مقابل جنبش اعتراضی مردم کردستان عراق بسیار آشکار و روشن است. دل نگرانی هایشان نشان از این است که، شکست ناسیونالیسم کرد در کردستان عراق، در همان حال، شکست آنها هم هست. به همین دلیل خیلی زود عکس العمل نشان دادند و بیانیه حمایت از حاکمیت فاسد اتحادیه مبنی و پارتی صادر کردند و در سنگر مقابل و بر علیه جنبش انقلابی مردم ایستادند. من زمانی پیام شان را دیدم، یاد موضع قذافی در مقابل انقلاب تونس افتادم. قذافی می دانست که انقلاب تونس، مردم لیبی را به انقلاب علیه او تشویق می کند. به همین دلیل با نگرانی و دلهره به سرزنش مردم تونس پرداخت و گفت چرا بن علی را نمی خواهند و علیه قیام می کنند، مگر رهبری بهتر از او را پیدا می کنند! به جای پایین کشیدن او می بایست می گفتند، تا آخر عمر رهبرشان باشد!

برای همه آشکار بود که این حرفهای قذافی که در ظاهر خطاب به مردم تونس بود، اما در واقع مخاطبش مردم لیبی بود که آنها این رفتار را با او نکنند. جریانات ناسیونالیست کرد منطقه هم همین رفتار را در مقابل حاکمیت و جنبش انقلابی مردم دارند. نمونه ای از قذافی کردی شده اند. شکی نیست مردم کردستان عراق و کردستان ایران و منطقه، این موضع را فراموش نمی کنند و این رفتار بر جایگاه و موقعیت و آینده آنها در منطقه تاثیر خواهد داشت. هم شکست تجربه بورژوا ناسیونالیستی کرد در عراق و هم موضع نیروهای ناسیونالیسم کرد در منطقه در دفاع از این تجربه فاسد و ارتجاعی و ظالمانه، در افول و شکستن اعتبار و پایگاه اجتماعی این نیروها و همه ناسیونالیسم کرد تاثیر به سزایی خواهد داشت.

در میان جریانات چپ منطقه موضعگیری کومه له بسیار جای توجه است. کومه له به شیوه شرمگینانه، موضعی چنان آبیکی گرفته تا در واقع، حاکمیت بورژوازی ناسیونالیست کرد را راضی کند. در مقابل سرکوب و کشتار مردم، دستگیری و ربودن فعالین کارگری و مردم چیزی نمی گویند، و به شیوه ای مبهم می گویند، از بعضی جوانب اتفاقات نگران اند! معلوم نیست منظورشان سنگ باران کردن مقر پارتی و تظاهرات بر علیه حاکمیت کردی است یا کشتار کودکان و نوجوانان! به نوعی خواستهای مردم را عادلانه می نامند که جلال طالبانی و مسعود بارزانی هم میگویند و در این هنری دیده نمی شود. کومه له موضع خود را چنین توجیه می کند که آنها نیرویی خارجی اند و به خود اجازه نمی دهند موضعگیری بیشتر و یا دخالت کنند. اما در 20 سال اخیر این ها با فرستادن پیام به حاکمان ستمکار و فاسد کردستان و نشان دادن دوستی و احساسات و تبریک گویی و اعلام موضع در قبایل

پیروزی های ناسیونالیسم کرد، هیچ وقت آن محدودیت ها را برای خود قائل نشده اند. اما وقتی نوبت مردم و نارضایتی هایشان و جنبش شان علیه حاکمان و سرکوب فعالین و کمونیست ها می رسد، آنها نیرویی خارجی اند که گویا نباید دخالت کنند! در حقیقت موضعگیری تا کنونی آن ها در این شرایط، نوعی توجیه مشروعیت حاکمیت احزاب ناسیونالیست و به دست آوردن دل آنها است.

در رابطه با انتظارات و توقعات می توان گفت، متأسفانه تا کنون در سطح آشکار و علنی، نشانه ای برجسته از حمایت مردم کردستان ایران از مردم عراق و کردستان دیده نمی شود. آشکار است که مردم کردستان ایران بطور کلی و عموماً حامی اند. اما هنوز این قالب اقدامات معینی به خود نگرفته است. می شود گفت به عمل در نیامده است. حزب کمونیست کارگری - حکمتیست موضع روشن و صریحی داشته و بطور جدی و محکم پشت مردم و جنبش و خواستهایشان را گرفته است. و برای هرگونه همکاری با حزب کمونیست کارگری عراق و کردستان و در جهت تقویت و به پیروزی رسیدن جنبش اعلام آمادگی کرده است. انتظار می رود که حزب حکمتیست، مردم ایران و کردستان را برای همبستگی و حمایت از جنبش انقلابی در عراق و کردستان به حرکت در آورده و صدای حمایت صریح و آشکار مردم بلند گردد. همچنین موضع جریانات ناسیونالیست در پشتیبانی از حاکمیت فاسد و ستمکار اتحادیه مبنی و پارتی را در میان توده های مردم ایران و کردستان افشا و رسوا کند.

از همه مهمتر این است که حزب حکمتیست نقش مهمی در انتقال تجارب این جنبش به میان مردم کردستان ایران و سراسر ایران ایفا کند و در آنجا هم جنبش توده ای به شیوه ممکن، حول خط وافق پیشرو و خواستهای معین سازمان یابد. این خود، نیرو و توان بیشتری به جنبش در عراق و کردستان هم می بخشد.

همچنین ضروری است که در ابعاد ایران و جهان، پرده سرکوب حاکمیت در عراق و کردستان را کنار زده و افشا کند. در فعالیت های خارج کشور حزب حزب کمونیست کارگری عراق و کردستان شرکت فعال داشته باشد. این فعالیت ها نقش مهمی در محدود کردن و ممانعت کردن از سرکوب حاکمان عراق و کردستان داشته و پشتیبانی و همبستگی بین المللی از جنبش را جلب می نماید.

سرانجام، انتظار من این است که حزب حکمتیست هم بلحاظ هماهنگی سیاسی و هم نیروی عملی برای همکاری دو حزب عراق و کردستان، هر کاری می تواند انجام دهد. آنچه که تا حال انجام شده در بعد حمایت سیاسی و معنوی، قابل ستایش است. اما از جنبه های دیگر هنوز در سطح بسیار ضعیفی است.